گوهر مراد

آیِ بی‌کلاه، آیِ باکلاه

مجموعهٔ تئاتر
۲

گوهر مراد

آی بی کلاه، آی با کلاه

نمایشنامه

انتشارات نیل

عکس‌ها از احمد عالی

چاپ سوم این نمایشنامه در دوهزار نسخه درفروردین‌ماه هزاروسیصدوپنجاه‌ویك
هجری خورشیدی به‌پایان رسید .

حق‌طبع محفوظ ومخصوص انتشارات نیل می‌باشد .
هرگونه استفادهٔ نمایشی ازاین کتاب باید بااجازهٔ نویسنده باشد .

... فاذا جاءالخوف رأيتهم ينظرون
اليك تدور اعينهم كالذى يغشى عليه
من‌الموت فاذا ذهب‌الخوف سلقوكم
بالسنة حداد ...

قرآن ـ احزاب ـ آ . ۱۹

اشخاص :

پیرمرد
دختر
مرد
دکتر
مکانیك
مادر مکانیك
بابای مدرسه
مرد روی بالکن
راننده
خبرنگار
افسر پلیس
پاسبان
پیرزن
عدهٔ زیادی حرامی

آیِ بی کلاه

محله‌ای نوساز درحاشیهٔ شهر. صحنه، محوطه‌ایست که از تلاقی چندکوچه بوجود آمده. خانه‌ها همه‌تازه‌ساز است و خوش‌نما. طرف راست صحنه خانه‌ایست متروك وقدیمی با در وپیکر زمخت ودیوارهای خشتی. بیشتر پنجره‌های این‌خانه تخته‌کوب شده است. درنبش این خانه پنجرهٔ دراز و بی‌قواره‌ایست که راه‌پله‌ها را روشن می‌کند. طرف چپ صحنه، دو خانه با دودرکنار هم و چند پنجره. خانهٔ جلوئی بالکن دارد وپنجرهٔ بزرگی که درست‌روبروی راه‌پله‌های خانهٔ‌متروك قرار گرفته. عقب صحنه نمای خانهٔ دیگریست باچند پنجره و دری بزرگ.

نیمه‌های شب‌است. چند چراغ‌خواب ازپشت‌چندپنجره پیداست. تنهاچراغ‌خانه‌ای‌که بالکن‌دارد روشن‌است. ماه درآمده ، نور ملایمی همه‌جا را پوشانده. در خانهٔ روبرو باز می‌شود، اول سرپیرمرد و بعد سردختر از لای در پیدا می‌شود، هردو وحشت‌زده‌اند. پیداست‌که تازه‌ازخواب‌پریده‌اند. پیرمرد «رب‌دوشامبر»مستعملی به‌تن دارد. چند لحظه باترس ووحشت به‌خانهٔ متروك خیره می‌شوند ، گوش می‌خوابانند ، پنجره‌ها را نگاه می‌کنند، هردو مرددند .

دختر (باترس وصدائی آهسته.) ول‌کن بابا، بیا تو ، درم ببند ، نریم بیرون .

پیرمرد مگه میشه ؟

دختر خونهٔ ما که نیومده بابا، اصلا به‌ما چه ؟

پیرمرد اگه بیاد چی؟ هرجوری شده باید مردمو خبر کرد.

دختر (باصدای بلند.) من می‌ترسم بابا ، می‌ترسم.

پیرمرد (باوحشت.) صداتو ببر دخترهٔ گنده .

دختر خب می‌ترسم، دست خودم که نیست .

پیرمرد تو خیال می‌کنی من نمی‌ترسم؟ ببین زانوام چه جوری می‌لرزه .

دختر حالا که هردومون می‌ترسیم دیگه چه اصراریه .

پیرمرد (سعی‌دارد به‌خود مسلط شود.) خجالت داره، با این‌وضع باید مردمو خبر کرد یا نه ؟

دختر خواهش می‌کنم بابا، بابا، بریم تو.

پیرمرد اگه بریم تو نمی‌ترسیم؟ اونجوری که بدتره.

دختر پس بیا یه‌کار دیگه بکنیم، این‌جا تو کوچه نه.

پیرمرد چه کاری ؟

دختر نمی‌دونم، یه فکر دیگه بکن.

پیرمرد تا من بیام یه فکر دیگه بکنم ، اون کار خودشو کرده .

دختر میگم‌بابا، بریم پشت‌بوم، اون‌جا دادوفریاد راه بندازیم و مردمو خبر کنیم .

پیرمرد دادوفریاد راه بندازیم؟ عجب خری هستی، بریم‌پشت بوم وخودمونو نمایش‌بدیم تا یارو حسابی بشناسدمون و نشونمون کنه ، ها ؟

دختر خب الانش‌هم ممکنه بشناسه .

پیرمرد احتمالش کمه ، تازه ازکجاکه با داد و فریاد ما نذاره دربره ؟

دختر خب دربره، بدرك .

پیرمرد بعله ، در بره ، بدرك ، اونوقت فرداشب بیاد سروقت خودمون ، آره ؟

دختر — اگه بخواد حالاشم می‌تونه بذاره بره.

پیرمرد — اگه بتونیم مرذمو خبرکنیم محاله. یاالله، زودباش، تا دیرنشده بجنب !

دختر — آخه من چیکار می‌تونم بکنم ؟

پیرمرد — ببین جونم ، یواش ، بی‌سروصدا از بغل دیوار خودتو می‌کشی طرف اون خونه‌که پنجره‌ش روشنه .

دختر — خب ؟

پیرمرد — همچی‌که رسیدی به‌در خونه، شروع کن به زنگ‌زدن، چندتا مشت محکم هم به‌در بکوب. فهمیدی ؟

دختر — (وحشت‌زده.) خب ؟

پیرمرد — بعد به دوبرگرد این‌جا، دیگه‌کاریت‌نباشه، باقیش‌بامن.

دختر — (باالتماس.) بابا !

پیرمرد — نترس، من این‌جام.

دختر — (بابغض.) آخه می‌ترسم .

پیرمرد — دیگه ترس نداره، گفتم‌که من این‌جام .

دختر — اگه یه‌هو اومد بیرون چی؟

پیرمرد — چه بهتر.

دختر — من‌که جابه‌جا زهره‌ترك میشم .

پیرمرد — اون بیرون نمیآد .

دختر — ازکجا معلومه ؟

پیرمرد — مگه مرض داره‌که بیاد بیرون .

دختر — پس واسه چی رفته اون‌تو قایم شده، رفته اون‌تو که‌بعد بیاد بیرون دیگه .

پیرمرد — درسته، اما به‌این زودیاکه نمیآد بیرون.

دختر — ازکجا می‌دونی ؟

پیرمرد لااله‌الاالله، این‌قدر بامن یکی به‌دو نکن.
دختر اصلا خودت چرانمیری؟ اگه راست‌میگی خودت‌برو.
پیرمرد من؟ با این‌پادرد؟ بااین‌سینهٔ خراب؟ چه‌جوری برم؟ تو جوونی، سرزنده‌ای، زبروزرنگی، تو یه‌چشم بهم‌زدن می‌تونی بری و برگردی. هاماشاءالله دخترم، ببینم چیکار می‌کنی.
دختر (کوشش‌می‌کندکه براه بیفتد.) وای، آخ...
پیرمرد چیه باباجون؟
دختر نفسم بالانمیآد،قلبم داره ازکار میافته.
پیرمرد دل وجرأت داشته باش دختر، این‌که ترس نداره، من به سن وسال توکه بودم از شیرنرهم نمی‌ترسیدم، این دوقدم راه‌که چیزی نیست.
دختر (می‌خواهدداخل خانه‌شود.) نه، نه بابا.
پیرمرد (جلویش را می‌گیرد.) زبون‌خوش سرت نمیشه دخترهٔ بزدل؟ از اون هیکل‌گنده‌ت خجالت نمی‌کشی؟ وقتی بزرگ‌تر یه فرمونی میده، کوچک‌تر، چشمش‌کور، باید اون‌کارو بکنه. از فردا تو خونه حبست می‌کنم، دیگرهم حق نداری پاتو بیرون بذاری. حالا می‌بینی.
دختر آخه...
پیرمرد دیگه آخه نداره، همین‌که‌گفتم.

دختر با ترس ولرز به وسط صحنه می‌آید، مردد است، به اطراف نگاه می‌کند، روی نک‌پا چند قدم جلو می‌رود، بعد یک مرتبه می‌دود وخود را به‌اولین خانه می‌رساند وشروع می‌کندبه زنگ زدن. پیرمرد متوجه اشتباه دختر می‌شود وبا صدای آهسته.

هی ، هی ، اون نه ، اون نه ، اون یکی .

دخترمتوجه نمی‌شودوباعجله‌سرجای خودبرمی‌گردد.
پیرمرد عصبانی .

خاك عالم برسرت‌کنن ، دخترهٔ خنگ ، چرا زنگ‌اون خونه رو زدی ؟ مگه نگفتم زنگ اون خونه رو که چراغش روشنه بزن.

دختر (دست روی قلبش‌گذاشته.) نتونستم‌بابا، به خدا نتونستم.

سکوت . چراغی روشن می‌شود و مردی خواب‌آلود ازپنجره به بیرون خم می‌شود.

مرد کیه؟ (سکوت.) کی‌بود؟

پیرمرد ودختر نمی‌توانند جواب بدهند، مرد باصدای بلندتر.

گفتم کی‌بود؟

پیرمرد جلو می‌آید وبا دست مرد را به پائین دعوت می‌کند.

شما کی هستین؟

پیرمرد با اشاره او را به پائین می‌خواند.

چی می‌خواین؟

پیرمرد و دختر به خانهٔ متروك اشاره می‌کنند .

این‌وقت شب بازیتون‌گرفته؟ این اداها چیه درمیارین؟

د چه مرگتونه ، حرف بزنین .

پیرمرد (باصدائی که گوئی از ته چاه درمی‌آید.) دزد ، دزد .

مرد چی ؟

پیرمرد دزدآقا، دزد.

مرد (باصدای‌بلند.) دزد؟

پیرمرد هیس ، یواش‌ترآقا.

مرد (با صدای آهسته .) کوش؟کجاست؟

پیرمرد رفته اون‌تو قایم شده .

به خانهٔ متروك اشاره می‌کند.

مرد (پنجره را می‌بندد وهراسان وارد صحنه می‌شود و بی‌محابا دست به فریاد می‌گذارد.) دزد ، آی دزد، بگیرین.

پیرمرد و دختر دزد، آی دزد، کمك‌کنین.

هرسه با هم دزد، آی دزد، بگیرین ، بگیرین!

چند چراغ روشن می‌شود و سر وصدا از همه طرف:

چی شده ؟ چه خبره ؟ چیه ؟

پیرمرد (با فریاد توی‌کوچه‌ها گم می‌شود و دوباره پیدا می‌شود .) دزد ، دزد.

هرسه باهم کمك!کمك ! آی دزد !کمك‌کنید !

دکترومکانیك وبابای مدرسه‌وبدنبال‌آن‌هامادرمکانیك وارد صحنه می‌شوند، همه لباس خواب به تن دارندو آشفته‌اند. چند لحظه بعد پنجرهٔ خانهٔ بالکن داربار می‌شود ومردی روی بالکن می‌آید.

دکتر (سراسیمه .) چی شده حضرت آقا؟

پیرمرد دزد، دزد!

مردم دزد؟ دزد؟

وحشت زده به اطراف می‌دوند.

دکتر کجا رو زده ؟ کجا رو زده؟

صداها خونهٔ کی رفته ؟ چی برده ؟ چیکار کرده ؟

پیرمرد رفته تو اون خونه آقایون، تو اون خونه.

خانهٔ متروك را نشان می‌دهد .

مردم (دور پیرمرد جمع می‌شوند .) تو اون خونه؟

دکتر از کجا اومده حضرت آقا؟

پیرمرد نمی‌دونم ، اما الانه تو این خونه‌س .

مردم آهای ، دزد... پاسبان... پاسبان !

دکتر داد وفریاد نکنین آقایون ، ببینیم چه‌خبره. (رو به مرد .) شما دیدینش؟

مرد نه قربون ، من خواب بودم ، صدای زنگ در بیدارم کرد ، اول به خیالم که خدای نکرده اتفاقی افتاده یا خانم وبچه‌ها ازمسافرت برگشته‌ن، پنجره رو که‌وا کردم این آقا وخانم رودیدم که صدام می‌زنن ، بعد قضیه‌رو فهمیدم.

دکتر (به دختر .) پس شما دیدینش؟

دختر نه ، منم ندیدمش ، من خواب بودم که دیدم پدرم‌داره صدام می کنه ، این قدر ترسیدم که نزدیك بود سکته کنم ، آخه خیال کردم اومده خونهٔ ما.

دکتر (به پیرمردکه گوشه‌ای، نشسته .) پس شما دیدینش؟
پیرمرد بله آقا ، بنده دیدمش.
دکتر خب ،کی بود ، چه جوری بود؟
پیرمرد یه هیولای غریبی بود آقا.
دکتر ازکجافهمیدین که دزده ؟
پیرمرد شایدم دزد نبوده .
دکتر (با تعجب .) دزد نبوده پس کی بوده ؟
پیرمرد یه قاتل آقا ، یه جنایتکار ، شایدم یه چیزی بدترازهمهٔ اینا . خلاصه هرچی بودکه الان تواین خونه‌س .

همه خانهٔ متروك را نگاه می‌کنند.

دکتر کی دیدینش ؟
پیرمرد همین چند دقیقه پیش ، ده دقیقه نمیشه .
دکتر تو خونهٔ شما بود؟
پیرمرد نه‌قربون،همین‌جا بود،همین‌جائیکه‌الانه شماوایستادین، از این‌کوچه اومد وسلانه‌سلانه رفت تواین خونه .
مکانیك توکجا بودی‌که دیدیش؟
پیرمرد من اون‌جا بودم.

پنجرهٔ روشنی را نشان می‌دهد.

بابای‌مدرسه اون‌جا کجاست ؟
پیرمرد مستراحه، خلاف ادبه بنده یه‌ناراحتی دارم‌که مجبورم شبی هفت هشت دفه برم بیرون...
مکانیك خب؟
پیرمرد پنجره بازبود، توکوچه یه‌هوچشمم افتاد به اون، خدا

نصیب هیچ‌کس نکنه ، چیز عجیب وغریبی بود.

مکانیك — عجیب وغریب ؟

بابای‌مدرسه — چطور؟

پیرمرد — من درعمرم یه همچو چیزی ندیده بودم ، انگار دوتا آدمو بهم دوخته بودن.

بابای‌مدرسه — یعنی این قدر قدش بلند بود؟

پیرمرد — نه، مثل این که شقه‌ش کرده بودن، ازوسط، این‌جوری، دوتیکه بود، دوتام سرداشت. یکی ازسراش جلو جلو می‌رفت واون یکیم دنبالش.

مادرمکانیك — یا حضرت عباس، این دیگه آدمیزاد نبوده.

دکتر — نکنه اشتباه کردین وسایه شو عوضی گرفتین؟

پیرمرد — نه آقا ، چی‌چی رو اشتباه کردم،با جفت‌چشمای‌خودم دیدم. سایه‌م داشت، یه سایهٔ پت وپهن، انگاریه‌کامیون گنده رو دنبال خودش می‌کشید.

دکتر — چاق بود، لاغر بود ، چه جوری بود؟

پیرمرد — اینا شو دیگه نفهمیدم.

مادرمکانیك — ببینم ، شاخ نداشت؟

پیرمرد — شاخ ؟ نه ، نداشت.

مادرمکانیك — دم چی؟

پیرمرد — نه ، خیال نمی‌کنم ، یعنی من ندیدم ، آدم چیزی رو که ندیده چطور می‌تونه افترا بزنه، نه، دم نداشت.

مکانیك — یه دقه صبرکن مادر.

مادرمکانیك — می‌خوام بدونم ازما بهترون نبوده؟

دکتر — (بالبخند.) نه خانم، مطمئن باشین . (به پیرمرد .)ببینم حضرت‌آقا، اسلحه‌ای، چیزی با خودش نداشت؟

پیرمرد اسلحه ؟ شاید ، یه چیزائی که این‌ور اون‌ورش آویزون بود.

دکتر چه جوری راه می‌رفت ؟

مکانیك این‌حرفا به‌چه درد می‌خوره، خب معلومه دیگه ، دزد که با فکل کراوات نمیره دزدی ، قیافه ای از خودش می‌سازه .

دکتر اجازه بدین آقا ، منظور دارم که می‌پرسم. (به‌پیرمرد.) خب گفتین چه‌جوری راه می‌رفت ؟

پیرمرد والله یه جوری راه می‌رفت که انگار پا نداشت ، یعنی مثل‌این که زیرپاش‌چرخ بود، قدم‌ورنمیداشت، همچی راست، یه‌روند می‌رفت .

بابای‌مدرسه حتماً دزد نبوده .

مادرمکانیك خدا خودش رحم کنه .

دختر این‌جوری نگوبابا ، من می‌ترسم .

مرد ترس نداره خانوم، حالاکه همه بیدارن .

دکتر ازکجا رفت تو؟ از در؟ پنجره؟ دیوار؟

پیرمرد درست نفهمیدم، جلو درکه رسید یه‌هو غیبش زد.

مکانیك چطور نفهمیدی ؟

پیرمرد نفهمیدم دیگه آقا، گناه‌که نکردم. عجب حکایتیه.

دکتر خیلی‌عذر می‌خوام ، سرکار شام چقدر خوردین؟

پیرمرد شام ؟ (به‌دختر.) دختر، من چقدر خوردم ؟

دختر اندازهٔ هرشب.

دکتر پیش‌از شام تلویزیون تماشا نکردین؟

پیرمرد ما اصلا تلویزیون نداریم .

دکتر رادیو چی ؟

پیرمرد	خیر آقا .
دکتر	ببخشید، پس وقتی تنها هستین چیکار می کنین ؟
پیرمرد	مطالعه آقا، مطالعه، بنده مطالعه می کنم.
دکتر	بیشتر چه‌جور کتابائی می‌خونین.
مکانیك	بهه، این وقت شب دارین ازش اصول‌دین می‌پرسین ؟
دکتر	اجازه‌بدین، منظوردارم، می‌خوام خیال همه‌رو راحت کنم .
مکانیك	آخه این که نمیشه، مااین‌جا وایستادیم، شمام هی‌سؤال جواب می کنین .
بابای‌مدرسه	می‌خواد ته‌توی قضیه‌رو خوب درآره .
مکانیك	حالاکه وقت این‌حرفا نیست .
دکتر	اگه یه‌دقه اجازه بدین به‌نتیجه می‌رسم .
مکانیك	خیله‌خب، اما زیاد لفتش‌ندین، مام کار وزندگی‌داریم.
دکتر	(رو به‌پیرمرد.) شما امشب پیش‌از خوابیدن چه کتابی‌رو می‌خوندین ؟
پیرمرد	من کتابای قدیمی می‌خونم، بیشترمطالعاتم دربارۀعلوم خفیه و اسرار غیب و این زمینه‌هاست . امشب پیش‌از خواب‌داشتم مبحثی راجع به‌علم جفرمی‌خوندم.
دکتر	جفر؟ یعنی همون جن‌گیری و...
پیرمرد	چی میگی آقاجان ، مگه من جن‌گیرم ؟ مبحث احضار ارواح وعلوم قدیمه و معرفت‌الروح .
دکتر	(فاتحانه رو به‌دیگران.) آقایون قضیه روشن شد، نگفتم بالاخره کشف می کنم ؟
مرد	خب، موضوع ازچه قراره ؟
دکتر	ایشون گرفتار «هالوسیناسیون» شده‌ن .

مکانیك گرفتار چی شده‌ن ؟
دکتر گرفتار ... توهم، بله توهم.
مکانیك تو هم ؟
بابای‌مدرسه (به‌مکانیك.) توهم دیگه، توهم .
مکانیك یعنی چی؟
مرد یعنی همهٔ این‌ها به‌نظرش اومده .
پیرمرد چی‌چی به‌نظرم اومده؟ با این چشمای خودم دیدم .
دکتر (قاطع.) نه‌آقا ، شما شب بدی روگذروندین ، اول شام سنگین وبعدم خووندن کتاب احضار ارواح، فکرتون‌رو مغشوش کرده، مضافاً به‌اینکه‌سرکارمبتلا به «هیپرتروفی پروستات»هم هستین وناچارین چندساعت به‌چندساعت ازخواب بیدار بشین، وهمهٔ این‌عوارض‌جسمی وروحی دست به‌دست هم داده ، باعث این توهمات و تخیلات غیرواقعی شده‌ن .
بابای‌مدرسه پس بگو، تمام این‌ها ازبخارات معده بوده.
مرد بهتره خودتو معالجه کنی آقا .
مکانیك نصفه شبی همه‌رو زابراه کردی که چی ؟
مادرمکانیك خدا پدر هرچی مردم آزاره بیامرزه .

همه می‌خواهند بروند.

پیرمرد (عاجزانه.) گوش کنین ، یه‌دقه صبر کنین ، خدا شاهده من‌دیدمش، کوربشم اگه دروغ بگم، اون یه‌هیولا بود، شایدم بدتر از یه هیولا ، اگه باور نمی کنین ، می‌تونین برین وباچشمای خودتون ببینین‌ش.
دکتر احتیاجی به‌دیدن نیست حضرت آقا، فکر نمی کنم هیچ

کجای دنیا ، جونوری با مشخصاتی که سرکار عنوان می‌کنین وجود داشته باشه .

مکانیك حتماً بافشفشه از کرهٔ مریخ اومده .

دکتر خب، بفرمائین خونه‌هاتون آقایون، بفرمائین و باخیال راحت بخوابین .

مرد دیگه کی خوابش می‌بره، اینم از کار وکاسبی امشب.

مکانیك (به‌پیرمرد.) بعدازاین هروقت خیالاتی‌شدی زنتو بیدار کن .

پیرمرد من زن ندارم .

همه‌می‌خندند.

مادرمکانیك (جدی.) یه آیة‌الکرسی‌م بخوون وفوت کن‌چارطرفت.

بابای‌مدرسه یه تیکه‌م آهن بذار زیر متکات .

دکتر بنده هم به‌عنوان یك‌طبیب توصیه می‌کنم که یك‌مسهل قوی وچند قرص خواب مصرف کنین.

مردم تازه متوجه شخصیت دکترمی‌شوند و باعلاقه اورا تماشا می‌کنند. دکتر بامهربانی.

خب، شب همگی به‌خیر.

پیرمرد پس، پس اون چی‌میشه، ها؟ اون چی‌میشه ؟

مکانیك سوار فشفشه‌ش میشه و برمی‌گرده کرهٔ مریخ ؟

دختر بسه دیگه بابا، دیگه آبرو برامون نموند، پاشوبریم‌تو.

پیرمرد پس‌دزد، اون‌دزدو چیکار کنیم؟ کجا میرین؟ کجا میرین؟ صبر کنین .

دنبال آدمها می‌دود و سعی می‌کند نگهشان بدارد ، ناامید ودرمانده است ودختر خجلت‌زده می‌خواهد پدر را به‌داخل خانه بکشد ، همه بی‌حوصله می‌خواهند از صحنه خارج شوند.

مردروی‌بالکن آهای ! کجا میرین ؟ (همه باتعجب برمی‌گردند.) کجا می‌خواین برین؟ تمام حرفای این پیرمرد درست بود، هرچی‌گفت راست بود، منم دیدمش.

همه مبهوت وساکت همدیگررا نگاه می‌کنند .

پیرمرد پس شمام دیدین؟ دیدینش؟ (خوشحال.) نگفتم، نگفتم، ایناها، این‌آقام دیده‌ن، حالا فهمیدین؟ این‌آقام دیده‌ن، خودشون میگن.

مرد شمام دیدین ؟

مردروی‌بالکن بله، دیدم.

مکانیك چه‌جوری بود ؟

مردروی‌بالکن یه هیولای درست وحسابی ، سلانه سلانه اومد و رفت تو اون خونه .

پیرمرد شنیدین؟ شنیدین؟ حالا باورتون شد ؟

مردم (یك‌مرتبه‌وباهیجان.) آی دزد، دزد، بگیر، بگیر، پاسبان، پاسبان !

تو هم می‌لولند و این‌ور آن‌ور می‌دوند ودست‌وبال تکان می‌دهند، چندلحظه بعد همه یك‌مرتبه ساکت می‌ایستند و به مرد روی بالکن خیره می‌شوند .

مردروی‌بالکن خب ؟

مرد	شما که می‌دونستین پس چرا ازاول چیزی نگفتین؟

مردروی‌بالکن	من فکر کردم شما حرفای این پیرمرد محترمو باور می کنین.

دکتر	پس چرا نیومدین پایین؟

مردروی‌بالکن	کاری نداشتم ، بعلاوه ازاین‌جا بهتر می‌تونستم همه‌چیز روبپام.

مکانیك	چی‌روبپای؟

مردروی‌بالکن	هم شمارو ، وهم اون خونه رو. آخه شماها سرتون به جر وبحث گرم بود وممکن بود یاروبذاره دربره،حالام اگه خطری پیش بیاد فوری خبرتون می کنم.

دکتر	ببینم حضرت آقا...

مردروی‌بالکن	ها ، چیه ؟ لابد می‌خوای منم سئوال پیچ بکنی ؟ نه داداش ، من نه پر خوردم و نه کتاب ارواح خوندم ، گرفتاری‌ادراری‌هم‌ندارم، خوابم‌نبودم که‌حالا بدخواب شده باشم. (باخنده.) فقط ازسرشب یه‌پنج‌سیری‌نم‌نمك رفتم‌بالا، یه خورده شنگولم، همین. (به همه.) بفرمائین بالا ، مجلس بی‌ریاست.

مرد	شمام‌مثل این‌که شوخی‌تون‌گرفته،با این‌وضع که پیش اومده جای این‌نوع خوشمزگی‌ها نیست.

مردروی‌بالکن	میگین چیکار کنم؟

مرد	بیایین پائین فکرچاره‌ای بکنیم.

مردروی‌بالکن	من راحتم ، شما مشغول شین.

مکانیك	مگه تومال این محل نیستی؟

مردروی‌بالکن	با اجازه‌تون چرا.

مرد	پس چرا خودتونو کشیدین کنار؟

مردروی‌بالکن بابا دست خوش ، شماها داشتین راحتونو می کشیدین که برین.

مرد خب ، حالا که محله در خطره، باید کمك بکنی‌یا نه؟

مردروی‌بالکن ولی من ازهیچ خطری باکیم نیست.

مرد اگه دزد خونه‌تو بزنه چی؟

مردروی‌بالکن خواب من سبکه.

دکتر ولش کنین آقایون ، هرکس صلاح کار خودشو بهتر می‌دونه.

پیرمرد (مصمم .) خب، باید همگی دست به‌کارشیم.

سکوت. همه دورهم‌جمع می‌شوند ونگاه‌ها متوجه‌خانهٔ متروك می‌شود.

دکتر این خونه مال‌کیه؟

پیرمرد نمی‌دونم والله .

مرد از ظاهرش پیداس که متروکه‌س .

پیرمرد اصلاً معلوم نیس که صاحاب داره یا نداره.

بابای‌مدرسه الانه چند ساله که این خونه همین‌جوری‌هس، اونوقتا که این‌جا بر وبیابون بود، نمی‌دونم روچه حسابی‌این جا رو می‌گفتن مرده‌شورخونه.

مرد چرا مرده‌شورخونه ؟ مگه این طرفا قبرستان بوده ؟

بابای‌مدرسه نمی‌دونم والله ، من که تاریخچه‌شو نمی‌دونم، یه‌وقتی هم می‌گفتن ژاندارمری.

مرد ژاندارمری‌چرا ؟

بابای‌مدرسه نمی‌دونم، همین‌جوری .

دکتر صاحب چی؟صاحب داره یانه؟

بابای‌مدرسه — یه وقتا می‌گفتن داره و یه وقتام می‌گفتن نداره.

دکتر — چطور آخه؟

بابای‌مدرسه — اونوقتا که این محل هنوز این‌جور آباد نشده بود، این آقا مدیر ما می‌خواست این‌جا رو واسه مدرسه بخره، خیلی این در و اون درزد و چندتا نشونی‌هم بهش‌دادن، اما هرچی سراغ گرفت، بالاخره نفهمید صاحاب‌درست و حسابیش کیه، بعدم‌منصرف شد، وهمین زمین‌رو که الان مدرسه‌س خرید وساخت.

مکانیك — این‌حرفا به‌چه درد می‌خوره؟ چه صاحاب داشته باشه وچه نداشته باشه بهرحال الان...

دکتر — (حرفش‌را قطع می‌کند.) چطوربه‌درد نمی‌خوره؟ بالاخره باید فهمید این کیه که اومده بیخ گوش ما دزدخونه وا کرده.

مکانیك — ما هنوز همدیگرو درست و حسابی نمی‌شناسیم. شمام حوصله دارین آقا.

مرد — (ازصدای موزیکی که مرد روی‌بالکن راه‌انداخته کلافه شده. به‌مرد روی‌بالکن.) حضرت آقا، ممکنه‌صدای زرزر اون قارقارکتونو کم کنین؟

مردروی‌بالکن — بهه، منو ببین که واسه تسکین اعصاب شما موزیك راه انداختم، خیله خب، حالا که خوشتون نمیآد، زحمت بی‌خود نمی‌کشم.

موزیك را قطع می‌کند.

پیرمرد — (ناتوان.) آقایون، شما اصلا حالیتون‌نیس، وایستادین همه‌ش حرف می‌زنین، آخه فکری بکنین، کاری بکنین.

دکتر بله، باید فکر اساسی کرد، یك‌فکر اساسی ومنطقی.
مکانیك خب، چیکار کنیم ؟
دکتر باید ازمجرای صحیح وقانونی اقدام کرد.
بابای‌مدرسه بله هرجوری شده بایدکشیدش بیرون .
دکتر ما قانوناً این حق‌رو نداریم .
پیرمرد یعنی چه آقا ، ما نمی‌تونیم با این همه دلهره‌که داریم دست رودست بذاریم و بشینیم .
دکتر من کی‌همچو حرفی‌زدم؟ منظورم اینه‌که حضور نمایندهٔ قانون لازمه .
مردروی‌بالکن بارك الله، به‌این میگن حرف حسابی، با یه آژدان تمام قضایا خله .
مکانیك این محله‌که کلانتری نداره .
مرد اصلا معلوم نیست این جا جزو منطقهٔ شهربانیه یا ژاندارمری .
دکتر به‌هرحال صلاح در اینه‌که یه‌جوری خبرشون‌کنیم .
مردروی‌بالکن ها، به‌این میگن مغز متفکر.
پیرمرد حالاکی بره ؟

همدیگررا نگاه می‌کنند ونگاه‌ها برمی‌گردد به‌طرف بابای‌مدرسه .

بابای‌مدرسه یعنی میگین من‌برم؟ پا پیاده؟ مگه شما انصاف سرتون نمیشه ؟
دکتر چاره چیه ؟
بابای‌مدرسه من پیرمرد تا برم وبرگردم آفتاب زده.
مردروی‌بالکن راست میگه، یه‌نفرو بفرستین‌که ماشین‌داره، زود بره و

برگرده .

همه متوجه دکترمی‌شوند. دکتردرسکوت، سعی‌می‌کند
که به‌روی خود نیاورد.

خب، چی‌میگین آقای دکتر ؟

دکتر	می‌دونین، درسته‌که من یه قراضه به‌اسم ماشین دارم...

مردروی‌بالکن	شکسته نفسی می‌فرمائین آقای دکتر .

دکتر	اما اشکال‌کار در اینه‌که راننده‌م رفته شهر .

مکانیك	عیبی نداره ، من جورشو می‌کشم .

دکتر	والله ماشین‌من یه‌قلق‌بخصوصی‌داره، همه‌کس نمی‌تونه برونه .

مردروی‌بالکن	این بابا خودش مکانیکه، هزاری‌م ماشینت جفتگی‌باشه رامش می‌کنه .

دکتر	خدا شاهده من حرفی ندارم ، اما بدبختی این‌جاس‌که «سوویچ» ماشین پیش‌خودم نیست، راننده برده.

مکانیك	این‌که غصه نداره، من بی«سوویچ» روشنش می‌کنم.

دکتر	عرض‌کردم نمیشه، ماشین بنده اصلا خرابه.

مردروی‌بالکن	یه بارکی بگو نمیدم و خودتو راحت‌کن دیگه ، چرا هی به‌نعل وبه‌میخ می‌زنی ؟

دکتر	(کلافه.) به‌شما اصلا مربوط نیست حضرت‌آقا .

مردروی‌بالکن	چطور مربوط نیست ، یه‌محله درخطره .

دکتر	اما شماکه خودتونو کنارکشیدین .

پیرمرد	(به‌دکتر.) آقای دکتر ، اگه براتون مقدوره استدعا می‌کنم...

دختر	بابا، توکارت نباشه .

مردم دور دکتر حلقه زده‌اند وبانگاه اصرار می‌کنند.
ولی دکتر به‌روی خود نمی‌آورد. سکوت.

مردروی‌بالکن حالا که ماشین آقای دکترخرابه، تنها راهش اینه که‌همه دست به‌یکی کنین ویارو رو توخونه دستگیرش کنین.

پیرمرد غیر از این چاره‌ای نیست .

مرد بله، باید همین‌کارو کرد .

مکانیک خب، راه بیافتین .

مصمم حرکت می‌کنند، ولی نرسیده به‌در، دچارتردید شده می‌ایستند.

مرد روی‌بالکن چطورشد؟ جا زدین ؟

دکتر (که مثل دیگران درفکر است ومردد.) این جوری نمیشه.

مرد بله، کار عبثیه .

مکانیک چرا ؟

دکتر همه باهم نمیشه بریم تو، چون احتمال‌خطر بیشتره .

پیرمرد پس چه‌کار کنیم ؟

دختر بابا تو خودتو قاطی نکن .

دکتر دسته‌جمعی‌فایده نداره، شلوغ میشه. بهتره یه‌نفربره تو، مام ازبیرون مواظب باشیم .

مردروی‌بالکن طرف هول کرده، ترس ورش داشته.

دکتر نه‌خیر، هیچم نمی‌ترسم .

مردروی‌بالکن نمی‌ترسی؟چه‌بهتر، خب، اهالی‌محترم، خوشحال‌باشیم که یك‌آدم نترس توی‌ما هست. آقای دکتر، ثابت‌کن که نمی‌ترسی، برو تو ودستگیرش کن .

دکتر چرا من ؟

مردروی‌بالکن آخه ما همه‌مون می‌ترسیم .
دکتر مگه من دیوونه‌م که خودمو توخطر بندازم.
مردروی‌بالکن مرگ خوبه اما واسه همسایه، آره؟
دکتر منو ببین با کی دارم جروبحث می‌کنم .
مردروی‌بالکن بعله، ما چه قابل‌که طرف صحبت سرکار باشیم .
پیرمرد (که خونش به‌جوش‌آمده.) بسیار خب، حالاکه هیچکس حاضر نیست بره، خودم میرم، خودم، تک‌وتنها .

مصمم به‌طرف در خانهٔ متروك می‌رود، مردم جلویش‌را می‌گیرند و اورا به‌گوشه‌ای می‌برند واورا ازتصمیمش منصرف می‌کنند .

مردروی‌بالکن آره بابا ، تو رضایت بده . (به‌مردم.) این بیچارهٔ بندهٔ خدا اگه دماغشو بگیری جونش درمیره، اونو چه به این‌کارا .
پیرمرد (مثل‌ترقه می‌ترکد.) بیچارهٔ بندهٔ خداپدرته، مرتیکهٔ پدر سوختهٔ دیوث.
دختر (با التماس.) بابا تورو خدا ول‌کن، دیگه بسه.
پیرمرد د آخه مرتیکه هرچی مزخرف دم دهنش میآد میگه .
دختر بابا! بابا !

اورا آرام می‌کند .

مرد (غر می‌زند.) خجالت نمی‌کشه ، اگه قرار باشه هر کی یه‌چتول عرق‌سگی‌بخوره وبیاد هرغلطی که‌دلش‌بخواد بکنه‌که درست نیست، ما می‌خوایم یه‌عمر تواین‌محله زندگی کنیم .

مردروی‌بالکن دو کلمه‌م از مادر عروس بشنو .

مرد زهرمار !

مردروی‌بالکن به‌جیگرت، اگه خیلی مردی خودت برو تو .

مرد تو دیگه خفه شو !

مکانیك (به‌مرد روی‌بالکن.) یه دقه در دهنتو بذار ببینیم چیکار می‌کنیم .

مردروی‌بالکن اوه، یه‌داوطلب‌دیگه، باستانی‌کارم‌هست، بفرستینش‌تو.

مادرمکانیك (به‌مرد روی بالکن.) وا، مگه پسرمن جونشو ازسر راه پیدا کرده ؟

مکانیك میآم دك وپوزتو خرد می‌کنم آ .

مردروی‌بالکن اونوقتا که می‌زدی بابات شوشکه داشت .

مکانیك (به‌مردم.) شاهد باشین ها .

حمله می‌کند، مردم جلویش را می‌گیرند.

ول‌کنین تا حسابشو برسم ، به خیالش رسیده ، هرچی ملاحظه‌شو می‌کنیم پاك گندشو درآورده .

مادرمکانیك (به‌مرد روی‌بالکن.) چیه سگ‌شدی افتادی به‌جون‌مردم؟

مردروی‌بالکن برو بزرگ‌ترتو بفرست ننه ، من دهن به‌دهن دختربچه نمیذارم .

مادرمکانیك (ازکوره‌دررفته.) الهی‌جزجیگربزنی، مگه‌توخواهرمادر نداری ؟ مرده شور اون چشمای حیزتو ببره .

دکتر ولش‌کنین مادر ، دهن به دهنش نذارین . می‌بینین که هیچ‌چی حالیش نیس.

مکانیك (یورش می‌برد.) صبرکن الان حالیت می‌کنم ، درب و داغونت می‌کنم، پدرجدتو درمیآرم .

سنگی برمی‌دارد ، مردم که می‌بینند قضیه جدی‌است پا درمیانی می‌کنند، فریاد و همهه برپاست. درهمین وقت صدای موتوری به‌گوش می‌رسد ، راه بازمی‌کنند، یك تاکسی‌بار وارد میـدان می‌شود ، بادیدن مردم ترمز می‌کند و سرش را بیرون می‌آورد، کلاه عجیبی به سر دارد وعینك تیره‌ای به‌چشم زده .

راننده چی شده ؟

پیرمرد یه دزد، یه‌هیولا رفته اون‌تو قایم شده .

راننده (پیاده می‌شود.) دزد ؟

پیرمرد بله .

راننده رفته اون تو ؟

پیرمرد آره .

راننده خب، بکشینش بیرون .

پیرمرد نمیشه، اسلحه داره .

راننده (جامی‌خورد.) اوه ، پس اسلحه داره . حالا چیکارش می‌خواین بکنین؟

پیرمرد نمی‌دونم، همین‌طور مات ومبهوت موندیم.

راننده بهتره ولش کنین به‌هوای‌خودش، حالا که فهمیده شماها بیدارین راهشو می‌کشه میره .

دکتر ممکنه یه‌خواهشی از حضور شما بکنم ؟ شما که وسیله دارین ، زحمت بکشین تا کلانتری ، وجریانو بهشون بگین .

راننده کلانتری؟ من داشتم می‌رفتم...

دکتر با این‌کار شما یه‌محله‌رو ازخطر نجات میدین .

مادرمکانیك خدا الهی بهت عوض بده .

مرد — البته این یك وظیفهٔ انسانیه، باید به‌فکر این‌عده‌م باشین یا نه ؟

راننده — آخه من خیلی‌خسته‌م، چشمام پیلی‌پیلی میره .

پیرمرد — خب ، یه‌مشت آب بزن صورتت .

دختر — تو چیکار داری بابا ؟

دکتر — (به‌راننده.) خب ؟

منتظر می‌ماند.

راننده — (راضی‌شده.) به کلانتری چی بگم ؟

پیرمرد — بگو یك موجود خطرناك اومده تو این خونهٔ متروك قایم شده ، جان ومال و ناموس مردم درخطره . اهالی تقاضای عاجزانه دارندکه هرچه زودتر ...

راننده — ها، فهمیدم .

دختر — (به‌میان حرف پدر دویده.) بگین‌این‌جا دزد اومده،همین.

راننده — دیگه می‌دونم چی‌بگم .

سر تکان‌می‌دهد وسوارتاکسی‌بار ازمیدان خارج‌می‌شود. مردم با خیال راحت هریك گوشه‌ای پهن می‌شوند.

دکتر — بالاخره درست شد .

مردروی‌بالکن — آره درست شد، به‌دلت بدنیار .

مرد — باز دیگه چیه ؟

مردروی‌بالکن — اون یارو کی بود ؟

مرد — یه رهگذر .

مردروی‌بالکن — کجا می‌رفت ؟

مرد — چه می‌دونم، لابد می‌رفت خونه‌ش .

مردروی‌بالکن کدوم خونه‌ش؟ مگه بالاتر ازاین‌جام خونه‌ای هست ؟ ها؟ لابد می‌رفت هواخوری، اونم یك‌ونیم بعدازنصف شب .

مکانیك پس می‌رفت کجا ؟

مردروی‌بالکن من نمی‌دونم ، شاید می‌اومده این‌جا .

دکتر که چیکار بکنه ؟

مردروی‌بالکن اصل موضوع همین جاس، چطور بهش شك نبردین ؟

بابای‌مدرسه واسه چی ؟

مردروی‌بالکن ازکجا معلوم که همدست این‌یارو نبود ؟

خانهٔ متروك را نشان می‌دهد.

پیرمرد پس چطور راضی‌شد بره آجان بیاره ؟

مردروی‌بالکن شماها چقدر خوش‌باورین، اومد دید هوا پسه،گذاشت و دررفت .

مکانیك منظورت چیه ؟

مردروی‌بالکن به این‌جور آدما میگن رفیق دزد وشریك قافله.

پیرمرد (وحشت‌زده.) خدایا، خودت نجاتمون بده، حالا چیکار بکنیم ؟

دختر بابا این‌قدرحرص وجوش نخور ، باز دوباره می‌ترسم قلبت بگیره .

همه متوجه مرد روی بالکن هستند .

دکتر شما چی پیشنهاد می کنین ؟

مردروی‌بالکن (باخونسردی سیگاری آتش می‌زند.) والله، هرجوری شده کلك یارو را بایدکند .

به‌خانهٔ متروك اشاره می‌کند .

مرد — چه جوری؟
مردروی‌بالکن — چاره‌ش یه‌تفنگه .
پیرمرد — تفنگ ؟
مردروی‌بالکن — بله تفنگ .
مکانیك — حالا ما تفنگ از کجا بیاریم ؟
مردروی‌بالکن — ما تفنگ داریم .
پیرمرد — داریم؟ پس کوش ؟

دستهای خالیش‌را نشان می‌دهد.

مردروی‌بالکن — (باتأکید.) یکی از ماها یك تفنگ داره .
مکانیك — (به‌دیگران.) تو شماها کی تفنگ داره ؟ ها ؟ کی تفنگ داره ؟

همه ساکتند .

مردروی‌بالکن — یکی حاضر نشد ماشینشو بده ، اون یکی جلو پسرشو گرفت و یکی دیگه‌م دور ورداشت وبعد جا زد. حالام نوبت‌اونیه که تفنگ داره و نمی‌خوادبده . (رو به‌مرد .) ها، چی میگی ؟
مرد — من، من تفنگم کجا بود ؟
مردروی‌بالکن — پس اونی که روزای جمعه دوش می‌گرفتی و می‌رفتی بالای تپه، چی بود؟
مرد — اون یه تفنگ شکاریه .
مردروی‌بالکن — مگه تفنگ شکاری تفنگ نیست؟ تفنگ نیست پس‌چیه؟

بااون نمیشه کسی رو زد؟ نمیشه ترسوند؟

دکتر پس شما تفنگ داشتین و تمام این مدت صداتون در نمی‌اومد؟

مرد ولی آخه، فکر نمی‌کنم اون به درد بخوره.

پیرمرد شما اونو بیارین، می‌بینین که چه‌جوری به درد می‌خوره.

دختر بابا تو تفنگ می‌خوای چیکار؟ تورو خدا دیگه دخالت نکن.

مرد (در رودربایستی مانده.) من حرفی ندارم، اما هرچی پیش بیاد مسئولیتش باشماست.

مکانیک باشه، تو برو بیار.

مرد باتردید وارد خانه می‌شود.

پیرمرد ما ملت، آدم‌بشو نیستیم.

دکتر چه آدمای بی‌چشم وروئی پیدا میشن.

مردروی بالکن بلانسبت‌شما. (همه دورهم جمع می‌شوند.) هی، می‌شنفین؟

پیرمرد چی‌چی‌رو؟

مردروی بالکن گوش کنین.

همه گوش می‌دهند.

بابای‌مدرسه انگار داره راه میره.

همه‌هراسانند.

مکانیک مثل این که یه چیزی رو انداخت.

پیرمرد شاید می‌خواد بیاد بیرون.

مردروی بالکن هیس!

جا عوض می‌کند وازروی بالکن به‌داخل خانهٔ متروك
سرك می‌کشد .

هی، اومده نشسته روپله‌ها .

پیرمرد چیکار می‌کنه ؟

مردروی‌بالکن نمی‌دونم. انگار یه‌چیری رو داره تیزمی‌کنه .

پیرمرد تیز می‌کنه؟ چی‌رو تیز می‌کنه؟

مردروی‌بالکن درست معلوم نیست.

بابای‌مدرسه خوب نیگاکن !

مردروی‌بالکن (خم می‌شود وباخوشحالی به‌مردم.) هی، دیگه تیزنمی‌کنه.

همه خوشحال می‌شوند .

مادرمکانیك الهی صدهزار مرتبه شکر .

دکتر پس چیکار می‌کنه ؟

مردروی‌بالکن حالا صاف نشسته وکله‌شو تکون میده.

بابای‌مدرسه ببین چه‌خیالائی داره ، خدا خودش رحم بکنه .

مردروی‌بالکن (باتعجب و وحشت.) وای، وای !

پیرمرد چیه ؟ چی‌شده ؟

مردروی‌بالکن داره تفنگ‌شو می‌خوره .

مکانیك چیکار می‌کنه ؟

مردروی‌بالکن (باتکیه‌روی‌کلمات.) تفنگ‌شو می‌خوره .

مکانیك یعنی چی؟ مگه میشه تفنگو خورد ؟

مردروی‌بالکن من‌چه‌می‌دونم،اوناهاش، تودهنشه. شایدم‌داره‌دندوناشو خلال می‌کنه .

مرد با تفنگ ؟

مردروی‌بالکن آره جان شما .

دکتر — چطور ممکنه؟ تفنگ که چوب کبریت نیست .
مکانیك — بابا این‌مارو دست‌انداخته، داره مسخره‌بازی درمیاره.
مردروی‌بالکن — چی؟ مسخره بازی؟ خیله‌خب، حالاکه این‌جوره اصلا به‌من چه، خودتون می‌دونین .

پشت به‌مردم نشسته مشغول دودکردن سیگار می‌شود .
مردم دلواپس وناراحت همدیگررا نگاه می‌کنند.

پیرمرد — (باتردید وادب.) هی، هی‌آقا !

مرد روی بالکن جواب نمی‌دهد.

دکتر — آقا، ممکنه این‌جارو نیگا بکنین ؟
بابای‌مدرسه — آقا ! آقا !
مردم — آقا ، آقا ، خواهش می‌کنیم ، خواهش می‌کنیم .
مردروی‌بالکن — چیه؟ چی می‌خواین ؟
پیرمرد — یه دفعهٔ دیگه‌م اونجا رو نیگاکنین .
مرد — حالاکه به‌نظر شما مسخره‌بازی درمیآرم برای‌چی نیگا کنم ؟
پیرمرد — خب، شوخی‌می‌کردن، شما چرابه‌دل‌گرفتین؟ خواهش می‌کنم ببین چه‌خبره .
مردروی‌بالکن — قول میدین که مسخره‌بازی درنیارین ؟
پیرمرد — بله .
مردروی‌بالکن — دیگه‌کسی وسط حرف‌من فضولی نمی‌کنه ؟
بابای‌مدرسه — نه‌خیر قربان .
مردروی‌بالکن — مطمئن باشم ؟
مردم — قول میدیم، مطمئن باشین.

مردروی بالکن　بسیار خب .

بلند می‌شود و به‌داخل خانهٔ متروك خیره‌است، همه‌ساکت ومنتظرند .

پیرمرد　خب چیکار می کنه ؟

مردروی بالکن　داره یه‌چیزی رو تیکه پاره می کنه، آها، انداختش رو زمین.

پیرمرد　چی‌رو ؟

مرد، تفنگ به‌دست دم‌در پیدا شده، مشغول تماشااست.

مردروی بالکن　یه‌چیزی رو. حالا داره زور بازوهاشو امتحان می کنه.

دست‌روی بازوی خود گذاشته،عضلاتش‌را نشان‌می‌دهد.

این‌جوری... حالا داره‌می‌خنده، یه‌چیز بامزه‌ای یادش افتاده‌داره می‌خنده .

به‌خنده افتاده است. مردم بی‌صدا می‌خندند .

اوه، دیگه نمی‌خنده، یه‌جوری شده ، انگار حوصله‌ش سررفته، ایوا ...

یك‌مرتبه کف بالکن‌می‌نشیند. مردم‌یك‌مرتبه بدون‌اراده روی‌زمین می‌نشینند، مرد روی بالکن آرام‌آرام بلند می‌شود، دیگران هم‌چنین می کنند.

پیرمرد　(آهسته.) چی شد ؟

مردروی بالکن　نزدیك بود منو ببینه . (باتعریفاتی که می کند، قیافه‌اش هم تغییرمی کند.) حالا، مثـل این که غصه‌ش‌شده ، دستشو

گذاشته زیرچونه‌ش، داره آه می‌کشه. (آه می‌کشد.)
بیچاره، خیلی توفکره، داره نقشه می‌کشه، کله‌ش داره
باد می‌کنه، هی بزرگ میشه، بزرگ‌تر میشه، و حالا،
آره حالا دیگه خوابش میاد، داره چرت می‌زنه، آها،
آها، سرش افتاد رو زانو، آها، تموم شد. (نفس راحتی
می‌کشد و باشوق وذوق.) تموم شد دیگه، خوابش برد.

همه نفس راحتی می‌کشند ومتوجه مرد می‌شوند که تفنگ
به‌دست پشت‌سر آن‌ها ایستاده‌است. مرد روی بالکن اورا
می‌بیند.

آفرین، خوب به‌موقع رسیدی، حالا دیگه نباید وقت
تلف کرد. الان او خوابه و شماها بیدار، اسلحه‌م که دارین،
الان موقعیه که باید سرنوشت محله رو تعیین بکنین،
باید همت کرد ودست به‌کار شد واین هیولا را که باعث
وحشت همه شده نابود کرد، یک‌بار تصمیم بگیرین و
بعدش دیگه راحتی و آزادی.

مرد — خب، این تفنگ، بدمش به کی؟

همه را ورانداز می‌کند وآخرسر تفنگ را دودستی به
طرف پیرمرد دراز می‌کند.

دختر — بابا؟

پیرمرد — من که تیراندازی بلد نیستم.

مرد — خوب، این از تفنگ، باقیشو خودتون می‌دونین. تو
شماها کی تیراندازی بلده؟

مرد روی بالکن — خودت.

مرد	من نمی‌تونم ، من هزارتا گرفتاری و مسئولیت دارم ، نمی‌تونم خودمو تو دخمصه بندازم، نمی‌تونم .

مردروی‌بالکن	ازاولش معلوم بود، من شما ملت‌رو خوب می‌شناسم. باهاتون خیلی بیشتر ازاونچه که فکر کنین آشنام. من‌از تو شماها دراومدم. سر آب، سر زمین، سر ساختمون، تو دعواها، خلاصه همه‌جا باهاتون بودم، سایه به‌سایه هوای کارتونو داشتم . شماها هرکدوم یه مشت از این گرفتاری‌ها و مسئولیت‌ها به‌خودتون بستین . مسئولیت زن، مسئولیت بچه ، مسئولیت پدر و مادر ، مسئولیت کار ، مسئولیت خونه، مسئولیت‌های اجتماعی . خب، البته همهٔ این‌ها مانعه .

مرد	تو دیگه چی میگی؟ بالای‌گود نشستی و میگی لنگش کن .

مردروی‌بالکن	من فقط یك‌چیز میگم ، تنها موقعی‌که میشه کاری‌کرد همین الانه .

مکانیك	ازکجا می‌دونی ؟

مردروی‌بالکن	من‌این‌جاوایستاده‌م وهمه‌جاروخوب‌می‌بینم.شماحرفای منوباورمی‌کنین، هرچی که‌میگم.ولی‌خودتونومی‌زنین به‌اون راه وبعد زه می‌زنین، کثافت می‌زنین‌به‌خودتون، چرا؟ واسه این‌که می‌ترسین، همه‌تون ، همه‌تون از دم می‌ترسین، ترس مثل‌خون بیست‌وچهار ساعته توتنتون می‌گرده ، اونوقت چیکار می‌کنین ؟ هی دست‌وپاتونو جمع می‌کنین، هی‌توخودتون‌فرومیرین، تاجائیکه فلج میشین و دیگه نمی‌تونین تکون بخورین .

همه در سکوت گوش می‌دهند . صدای موتوری نزدیك می‌شود و چندلحظه بعدیك تاکسی‌بار وارد میدان‌می‌شود، باخبرنگاری که قد بلندی دارد وپشت تاکسی‌بار سرپا ایستاده، دم ودستگاه عکاسی‌را به‌گردن آویخته‌است.

راننده (در تاکسی‌بار را باز می‌کند.) پلیس الانه میآد، ماجلوتر اومدیم. (پیاده می‌شود.) این‌آقا«فوتو»س، اومده‌عکس وتفصیلاتشو بنویسه، خب، با ما کاری ندارین ؟

مردم خیلی‌متشکر، خیلی‌ممنون، خدا بهت عوض‌بده، خیال همه‌رو راحت کردی .

راننده اختیار دارین، وظیفه‌م بود، این‌حرفا چیه .

خبرنگارپیاده می‌شود وراننده‌سوارشده خارج می‌شود.

خبرنگار (قرتی.) خب آقایون ، قضیه از چه قراره ؟ چه اتفاقی افتاده ؟

کاغذ ومداد حاضر کرده ، مشغول یادداشت می‌شود.

پیرمرد یه هیولا اومده رفته این‌تو قایم شده .

خبرنگار هیولا؟

دکتر ماهیت اصلیش معلوم نیست حضرت آقا .

پیرمرد یعنی ممکنه دزد باشه، قاتل باشه، یا اصلا به‌نیت ...

دختر بابا، بسه دیگه، اصلا بتو چه ؟

خبرنگار پس تا این‌لحظه از نیت اصلی اوکسی اطلاع نداره؟

مرد بله آقا .

خبرنگار مسلحه ؟

پیرمرد بله‌آقا، اونم چه‌جور.

خبرنگار — خب آقایون ! اومدن این اجنبی باعث چه تغییراتی در محل شده ؟

درحال یادداشت کردن.

دکتر — همه وحشت‌زده‌ن واحساس خطر می کنن .

بابای‌مدرسه — بله آقا، یك‌نفر نتونسته چشم رو هم بذاره .

خبرنگار — بسیار خب، بسیار خب.

دوربین «فلش» داری را حاضر می‌کند .

خب آقایون، لطفاً فاصله بگیرین، فاصله بگیرین، کمی جا بازکنین، متشکرم، متشکرم، اول یك‌عکس ازمحل حادثه .

به‌هوا می‌پرد وفلش می‌زند وتغییر مکان می‌دهد.

عکس دیگه ازمحل حادثه .

فلش می‌زند و جا عوض می کند.

و این‌هم عکس‌سوم ازمحل حادثه .

فلش می‌زند و رو به‌مردم.

خب، حالا نوبت محله‌س.

این‌ورآن‌ور می‌دود و دورخود می‌چرخد وازخانه‌ها و زوایا وکوچه‌های میدان تندتند عکس می گیرد.

خب ، آقایون ، خواهش می کنم بایستین پهلوی هم ، می‌خوام چند عکس هم از اهالی محترم بگیرم ، صاف وایستین، جمع شین، جمع شین، متشکرم .

مردم باشوق و ذوق صف می‌بندند و شق‌ورق قیافه‌های مختلف می گیرند، خبرنگار فلش می‌زند.

متشکرم. (جدی.) خب، اولین‌بار این‌هیولا را کی دید؟

پیرمرد (جلومی‌رود.) بنده دیدم قربان، بنده دیدم .

خبرنگار پس لطفاً بفرمایین این‌جا .

اوراکنارمی‌کشد وجلوخانهٔمتروك نگهمیدارد. پیرمرد قیافهٔ باابهتی می‌گیرد وخبرنگار عکس می‌گیرد.

متشکرم .

پیرمرد خوب شد ؟

خبرنگار عالی‌شد. خوب، آقایون، من برای تهیهٔ رپرتاژ احتیاج به... به‌خیلی چیزها دارم، البته بعداز انتشار این‌حادثه خواهین دید که سرنوشت محله چقدر عوض میشه .

دکتر ما هرکمکی که از دستمون بربیاد مضایقه نداریم .

خبرنگار قبلا ازاین‌همکاری متشکرم. (به پیرمرد.) می‌خواستم از حضورآقا یه‌خواهشی بکنم.

پیرمرد بفرمایین قربان .

خبرنگار ممکنه به‌بنده نشون بدین‌که این هیولا چه‌جوری اومد وچه‌کارائی کرد وچه‌جوری رفت تو؟

پیرمرد عرض کنم خدمت سرکار که بنده نزدیك دو ساله که گرفتار ناراحتی‌مثانه هستم وناچارم شبی شش‌هفت‌بار،

بی‌ادبی میشه ...

مردروی‌بالکن به‌عبارت ساده‌تر ایشون سلسلةالبول دارن.

دختر بابا تورو خدا ول‌کن .

پیرمرد (عصبانی.) چی‌چی رو ول‌کنم دخترهٔ احمق؟

دختر آخه‌گفتن این حرفا که فایده نداره، فقط بگو چه‌جوری دیدیش.

خبرنگار بله ، خانم صحیح می‌فرمان ، بهتره‌که اصل قضیه رو برای... یعنی یه‌جوری به ما نشون بدین .

پیرمرد (متوجه‌نشده.) چه‌جوری نشون‌بدم؟ اون‌اومدورفت‌تو...

خبرنگار معذرت‌می‌خوام، مثل‌این‌که منظورمنو نفهمیدین، فرض کنیم‌که شما اون هیولا هستین ...

پیرمرد خب ؟

خبرنگار حالا به‌ما نشون بدین که‌اون چه‌جوری‌راه می‌رفت وچه جوری نگاه می‌کرد و...

پیرمرد آها، فهمیدم، می‌خواهین من مثلاً ادای اونو در بیارم، بله ؟

خبرنگار بله، بله، تقریباً .

دختر بابا .

پیرمرد تو خفه شو . (به‌خبرنگار.) من برای روشن شدن قضیه حاضرم همه‌جور فداکاری‌بکنم.

خبرنگار متشکرم .

پیرمرد (فکرمی‌کند و سعی‌دارد به‌یاد بیاورد.) از اون‌کوچه اومد بیرون‌و...

خبرنگار توضیح دیگه‌لازم نیست ، نشون بدین، نشون بدین .

پیرمرد بسیار خوب .

ازصحنه بیرون می‌رود، خبرنگار مشغول حاضرکردن دوربین است .

پیرمرد (از بیرون‌صحنه.) شروع کنم ؟

خبرنگار یه‌دقه صبرکنین.

کارش را تمام می‌کند و دوربین آماده است.

خب، شروع کنین.

پیرمرد حالا شما یه‌دقه صبرکنین .

صدای سرفهٔ پیرمرد.

مردروی بالکن تو سلسلهٔ بوله .

پیرمرد حاضر؟

همه‌کنار می‌روند و راه باز می‌کنند، پیرمرد با چشم‌های دریده و دستهای چنگ شده، با اندام قوزی، در حالی که گشادگشاد راه می‌رود وخرناسه می‌کشد ازته کوچه ظاهر می‌شود. همه باتعجب اورا نگاه می‌کنند. پیرمرد سلانه سلانه، به‌طرف خانهٔ متروك پیش‌می‌رود. خبرنگار درحال شلنگ تخته، از چپ‌وراست وعقب و جلو پیرمرد عکس می‌گیرد .

خبرنگار متشکرم، متشکرم حضرت آقا، خیلی‌خیلی متشکرم .

پیرمرد به‌درخانهٔ متروك که‌می‌رسد یك‌دقیقه به‌همان‌وضع می‌ماند وبعد برمی‌گردد طرف مردم .

دختر بسه بابا، بسه، دیگه آبرو برامون نذاشتی، از فردا چه جوری می‌تونیم تو این‌محله سر بلندکنیم ؟

پیرمرد — به‌تو چه دخترهٔ فضول، لابد این آقا یه چیزی می‌دونن که خواستن این‌کارو بکنم .

خبرنگار — ناراحت‌نشین خانم، این لطفی بود که درحق‌من کردن، خیلی متشکرم آقا .

پیرمرد — اختیار دارین ، وظیفه‌م بود .

خبرنگار — خب، تاپیش‌ازرسیدن پلیس اجازه‌می‌خوام نظر تك‌تك شمارو در بارهٔ نفس حادثه بدونم . اول سرکار خانم . (روبه‌دختر.) نظر شما دربارهٔ حادثهٔ امشب چیه ؟

دختر — والله من، من نظر بخصوصی ندارم .

خبرنگار — (بالبخند.) آخه این‌که نمیشه، شماازاول‌ماجرا شاهد...

مردروی‌بالکن — بابا دستخوش، نیومده سر نخ‌رو بندکرد، خیلی‌زرنگی آقا پسر، ول‌کن بچه مجل مارو .

خبرنگار — (که تقریباً سنگ روی‌یخ‌شده، به‌مرد روی‌بالکن طوری‌خیره نگاه می‌کندکه انگار لایق جواب‌دادن نیست و به‌طرف‌پیرمرد می‌رود.) شما آقا، نظرشما چیه ؟

درحال یادداشت‌کردن.

پیرمرد — به‌نظرمن هرجوری شده بایدکشیدش بیرون .

خبرنگار — (روبه‌مرد.) و شما ؟

مرد — بنده به تغییرات اساسی در شئونات اجتماعی قائلم و معتقدم‌که امنیت اس واساس... اس واساس... اس و اساس ...

خبرنگار — بله، بله، درسته. (به‌مکانیك.) نظر سرکار ؟

مکانیك — (خیلی‌جدی.) این‌جانب عباس‌فلاح مکانیك‌گاراج‌پارس دارندهٔ شناسنامهٔ‌شماره چهارهزار وپونصد وسی وشیش

عقیده دارم که تصمیمات اولیای امور تنها ضامن بقای ملك وملت است .

خبرنگار: آفرین، آفرین. (رو به دکتر.) خب، نظر سرکار عالی ؟

دکتر: دکتر ثباتی صحبت می‌کنه. ضمن تشکر از فرصتی‌که به‌این‌جانب داده‌شده، لازم‌می‌دانم چندنکته‌ای‌را عرض کنم. به‌نظر بنده احتیاجات و اشکالات این‌محل درچند نکته خلاصه می‌شود . در درجهٔ اول نداشتن مأمورین استحفاظی‌و تفکیك‌و تعیین‌محل‌از نظرامور انتظامی‌است. در درجهٔ دوم اسفالت و ترمیم و ساختمان جاده است که مسئلهٔ رانندگی‌را مشکل‌کرده. تلفن‌و برق یکی‌دیگر از احتیاجات محل‌است. مهم‌تر ازهمه توجه اولیاءامور را به‌یك‌مسئله جلب می‌کنم و آن لزوم یك‌اسم وعنوان شایسته برای این‌محل‌است، چون دراعیاد ومراسم‌ملی و روزهای تاریخی که پیش میآد شما باید احساسات عمیق ساکنین این‌محل‌رو در روزنامه‌ها منعکس کنید ، دراین‌صورت لزوم‌داشتن‌یك‌اسم‌مناسب برای‌این‌محل، کاملا به چشم می‌خورد. بنده به سهم خودم حاضرم از اسم‌وشهرتی‌که درطبابت به‌خاطر همنوعان‌عزیز کسب کرده‌ام استفاده کرده و محله را به‌اسم دکتر ثباتی نامگذاری‌کنم . خواهش می‌کنم بخصوص این مسئلهٔ اخیررا باحروف درشت درروزنامه‌تون منعکس‌کنین.

مردروی‌بالکن: (می‌خندد.) این جناب دکتر، دنبال خر مرده می‌گرده تا نعلشو بکنه . (به‌خبرنگار.) گوش‌کن، تو روزنامه‌ت بنویس‌که یکی‌ازاهالی محترم پیشنهادکرد اسم این‌جا رو بذارن لوطی محله .

صدای آژیر پلیس که نزدیك می‌شود.

خبرنگار (به‌دست‌وپاافتاده.) آقایون بفرمایین کنار، بفرمایین کنار، خواهش می کنم .

همه‌راه بازمی‌کنند، عکاس جلومی‌دود و درحال ورجه ورجه مشغول گرفتن‌عکس می‌شود. یك‌افسرپلیس‌همراه یك‌پاسبان وارد می‌شوند. دکتر جلو می‌رود وبا افسر دست می‌دهد و دست افسررا نگهمیدارد ، همه پشت‌سر آن‌ها جمع می‌شوند، عکاس عکس می گیرد .

افسر چی شده ؟

خبرنگار قربان، یك‌اتفاق‌جالب. اهل‌محل‌مدعی‌هستند که هیولائی اومده وتو این‌خونه قایم شده .

افسر صاحب خونه کیه ؟

پیرمرد این خونه صاحبش کجا بود ؟

افسر پس بی‌صاحبه ؟

مرد معلوم نیست .

افسر (فکرمی‌کند.) در این‌صورت ما حق نداریم وارد خونهٔ مردم بشیم . اجازه‌نامه لازمه .

دکتر اجازه ازکی ؟

افسر یا از شخص صاحب‌خانه ویا باید اجازه‌نامهٔ رسمی از دادستان داشته باشیم .

پیرمرد پس‌حالا ما چه‌خاکی به‌سر بریزیم ؟

افسر از شکاف در داخل خانه‌را نگاه می‌کند .

مرد اگه اتفاقی افتاد چی؟

افسر چه اتفاقی ؟

پیرمرد شما مگه متوجه خطر نیستین ؟

افسر چرا، ولی‌دیگه به‌شما مربوط نیست. شماباخیال‌راحت می‌تونین برین خونه‌هاتون. تا صبح که ترتیبات لازمو بدیم . (روبه‌پاسبان.) شما این‌جا می‌مونین و مواظب اوضاع هستین .

پاسبان بله قربان.

مردم راضی‌اند. افسر به‌اتفاق خبرنگار بیرون می‌رود .

مردروی‌بالکن خوب، همهٔکارا روبراه‌شد. برین خونه‌هاتون وبگیرین تخت بخوابین .

صدای‌افتادن جسمی‌ازداخل خانهٔمتروك شنیده می‌شود.
همه بی‌حرکت می‌ایستند.

بابای‌مدرسه چه خبره ؟

مردروی‌بالکن (درحالی که‌به‌خانهٔمتروك‌خیره‌شده.) هی ، بیدار شده .

پیرمرد بیدار شده ؟

دختر بابا بریم تو.

مادرمکانیك (پسرش‌را عقب می‌کشد.) تو بیاکنار، دخالت نکن.

دکتر (به‌مردروی‌بالکن.) ببین چیکار می‌خواد بکنه.

مرد مواظبش باش .

دختر بابا بیا کنار .

مردروی‌بالکن (باکنجکاوی داخل‌خانهٔ متروك را نگاه می‌کند.) بلند شده، داره خودشو جمع‌وجور می‌کنه.

سروصدا ازداخل خانهٔ متروك به‌گوش می‌رسد.

هرچی سرراهشه بالگد میندازه زمین. اوه، اوه، گوش خوابونده، سروصدا نکنین، داره میآد پایین.

مردم (باوحشت.) داره‌میآد، مواظب‌باشین، چیکار کنیم، برین کنار. (به‌پاسبان پناه می‌آورند.) یه کاری بکن ، یه کاری بکن .

پاسبان چه‌خبرتونه‌شلوغ کردین؟ برین کنار، برین‌خونه‌هاتون، برین قایم شین.

مردم یه‌کاری بکن، جلوشو بگیر، دستگیرش کن.

همه فرار می‌کنند و پشت درها ، نبش‌کوچه‌ها ، پناه می‌گیرند. پاسبان‌در گوشه‌ای کمین کرده، هفت‌تیرش‌را آماده ساخته ، به‌طرف خانهٔ متروك نشانه رفته است . درخانهٔ‌متروك باصدای‌خشنی‌بازمی‌شود، اول‌دستی بایك چوبدستی به بیرون دراز می‌شود و چند لحظه بعد یك عروسك بسیاربزرگ، و پشت‌سر آن پیرزن فرتوتی‌که خرت‌وپرت زیادی به‌خودبند کرده واردصحنه می‌شود. پیرزن‌عروسك را زمین‌می‌گذارد وروی‌پله‌ها می‌نشیند، تکه‌ای نان بیرون می‌آورد و مشغول سق‌زدن می‌شود.

مردروی‌بالکن (باگیلاس‌پر روی بالکن ظاهر می‌شود . درحالی‌که ازخنده بی‌تاب شده.) ننه‌علی ! هی‌ننه !

پیرزن سرش‌را بالا می‌برد و بی‌توجه وبی‌صدا می‌خندد.

خوب چزوندیشون ، به‌سلامتی‌تو.

گیلاسش را می‌نوشد . مردم بهت زده نزدیك شده به‌تماشای پیرزن می‌ایستند.

آیِ باکلاه

صحنه، صحنهٔ آی‌بی‌کلاه. شب از نیمه گذشته، تنها یك چراغ روشن است، چراغ خانهٔ بالکن‌دار. وچند چراغ خواب، پشت چند پنجره. صحنه خالیست. عده‌ای حرامی پاورچین پاورچین از دو کوچهٔ روبرو پیدا می‌شوند، تك‌تك آن‌ها خنجری به کمر چپ ودسته کلیدی به کمر راست دارند، بی‌سر وصدا می‌آیند و خانهٔ متروك را پر می‌کنند. چند لحظه بعد راه‌پله‌های خانهٔ پیرمرد روشن می‌شود. صدای بگومگو وکشمکش شدیدی از پشت در شنیده می‌شود. در بازشده، پیرمرد و دختر پیدا می‌شوند. دختر دودستی پیرمرد را گرفته، مانع بیرون آمدن اوست.

دختر — نمیذارم بابا، نمیذارم بری، این‌دفعه دیگه نمیذارم.

دست پیرمرد را گرفته به‌داخل می‌کشد.

پیرمرد — چی‌میگی، خودم دیدم، خودم دیدمشون. ولم کن، ده ولم کن دخترهٔ احمق. ولم کن ببینم چه‌خاکی‌میشه به‌سر کرد.

دختر — نمیذارم دیگه مسخرهٔ اهل‌محل بشی.

پیرمرد — مسخره چیه، اگه دیربجنبیم می‌ریزن و تمام محله رو کن‌فیکون می‌کنن.

دختر — گوش کن بابا، تو حالت خوش‌نیست، به‌خدا اینا همه‌ش خیالاته.

پیرمرد — میگم دیدمشون، خودم دیدمشون.

دختر — خواب دیدی پدر، به‌خدا خواب دیدی.

پیرمرد — خواب‌چیه؟ مگه پشت پنجرهٔ مستراح میشه خواب‌دید؟

دختر — پس به‌نظرت اومده.

پیرمرد — چی‌چی به‌نظرم اومده ؟

دختر — زده به‌کله ت .

پیرمرد — به‌کلهٔ خودت زده ، به‌کلهٔ جد و آبادت زده ، ولم‌کن دختر!

دختر — (مستأصل.) بابا ، خواهش می‌کنم ، خواهش می‌کنم ، می‌خوای چیکار بکنی ؟

پیرمرد — باید همسایه‌هارو خبر کرد، باید کشیدشون بیرون، باید فکری، چاره‌ای ، کاری کرد . این‌جور که نمیشه دست رو دست‌گذاشت .

دختر — نه‌بابا، بامردم کاری نداشته‌باش، دیگه‌ازفردا نمی‌تونیم تو محله سر بلندکنیم، کسی باورش نمیشه ، همه میگن دیوونه شدی، خیالاتی شدی .

پیرمرد — غلط می‌کنن میگن، گور پدرشون می‌خندن، دهه، این مزخرفات‌رو تو تودهنشون میذاری .

دختر — گوش‌کن بابا !

پیرمرد — چیه؟ ها؟ چیه؟

دختر — بیا بریم تو ، تا صبح پشت پنجره‌کشیك بدیم ، اگه خبری شد اونوقت دست به‌کار میشیم.

پیرمرد — اونوقت دیگه کارازکارگذشته، توچطور حالیت‌نیست؟

دختر — بابا، بابا خودتوبی‌آبرو می‌کنی، تو اعصابت مریضه، وضع روحیت خوب نیست .

پیرمرد — حرف‌دهنتوبفهم، همچی‌می‌کوبم تودهنت‌که دندونات

بریزه تو شیکمت.

خودش را از دست دختر رها می‌کند و به‌وسط میدان می‌آید.

دختر — بابا! بابا!

پیرمرد مترصد است که همسایهٔ بالکن‌دار را خبر کند که درباز می‌شود ومرد روی بالکن، وارد میدان می‌شود، وحشت‌زده است.

مردروی‌بالکن — هیس، یواش، یواش!

انگشت‌روی‌لب‌می‌گذارد وبه‌خانهٔ متروک‌اشاره‌می‌کند.

پیرمرد — شما... شمام دیدینشون؟
دختر — دروغ میگه آقا، خیالاتی شده، به‌نظرش اومده.
مردروی‌بالکن — هیس! چه‌خبره دخترخانم؟ آروم‌تر، می‌شنفن.
دختر — می‌شنفن؟ کیا می‌شنفن؟

مبهوت.

پیرمرد — ساکت!
دختر — هیچ معلوم هست چی‌میگین؟
مردروی‌بالکن — یواش‌تر، چه‌تونه؟ می‌خواین کار دستمون بدین؟
دختر — چه کاری؟
مردروی‌بالکن — اگه خبردار بشن وبریزن بیرون تکلیف چیه؟
دختر — چی‌چی‌رو خبردار بشن؟ (روبه‌پیرمرد.) بابا، به‌خدا این دست انداخته، مسخره‌ت کرده، این اداهارو درمیآره

که تورو بترسونه، بعد بهت بخنده .

پیرمرد صداتو ببر، خفه‌خون بگیر دخترهٔ سلیطه.

دختر مستأصل به‌طرف درخانه می‌رود، پیرمرد به‌مرد روی بالکن .

حالا چیکار کنیم ؟

مردروی‌بالکن باید مردمو خبر کرد .

مرد روی‌بالکن‌زنگ درخانهٔ مردرا می‌زند.چندلحظه انتظار .

مرد (ازپنجره به‌بیرون خم‌می‌شود.) چیه ؟ چه‌خبره ؟ چی‌شده ؟

پیرمرد دزد آقا، دزد ، یك عالمه دزد .

مردروی‌بالکن بیایین‌پایین آقا، بیایین کمك کنین، یه‌عده حرومی، یه‌عده حرومی .

دختر دروغه، دروغ میگن آقا، باور نکنین.

مرد روی‌بالکن وپیرمرد به‌طرف دختر حمله می‌کنند.

پیرمرد د بروگم‌شو !

دختر پشت در پنهان می‌شود.

مرد معلوم هست این وقت شب کارتون چیه ؟

مردروی‌بالکن این‌دفعه قضیه جدیه حضرت‌آقا. اون‌تو پره.

مرد پره ؟ ازچی پره ؟

مردروی‌بالکن از یه‌عده دزد، حرومی ، یه‌عده ناشناس .

مرد بابا دست‌وردارین، برین‌بخوابین، دزدکدومه، حرومی

چیه، یك کاره‌مردموبی‌خواب می کنین که‌چی؟ خوشتون میآد ؟

مردروی‌بالکن هیس، یواش‌تر، خواهش می‌کنم یواش‌تر ، باور کنین هیچ‌قصد بدی، هیچ کلکی توکار نیست، هرچی میگیم عین حقیقته .

پیرمرد به سیدالشهداء ، به‌دو دست بریدهٔ ابوالفضل اگه دروغ بگیم .

مرد چرا قسم می‌خوری؟ قسم می‌خوری که مثلاً باورم‌بشه؟

مردروی‌بالکن این‌دفعه ما هردونفرمون دیدیم، هردونفرمون.

مرد (به‌مردروی‌بالکن.) پس توهم دیدی، آره؟ به‌به ، به‌به ، حالا دیگه صددرصد باورم شد. (به‌پیرمرد.) پدر توچرا عقلتو میدی دست این ؟ برو بخواب پدر ، آخه این مردم‌آزاری‌ها چه‌فایده داره ؟

پنجره‌را می‌بندد.

پیرمرد
و
مردروی‌بالکن آقا... آقا... گوش کنین.

ناامید همدیگررا نگاه می‌کنند .

پیرمرد چیکار کنیم ؟

مردروی‌بالکن باید دیگرونو خبر کرد، نمیشه ولش کرد به‌امید خدا.

پیرمرد
و
مردروی‌بالکن (یك‌مرتبه‌وباهم.) آهای ، کمك، کمك کنین! دزد ، مردم! دزد، دزد، بگیرین، کمك، کمك !

دختر بابا، بابا، بابا!

پیرمرد و مرد روی بالکن توی کوچه ها گم می‌شوند ،
صدای زنگ خانه‌ها و مشت‌هائی که به درها می کوبند
به گوش می‌رسد . فریاد آندو تمام فضا را پر کرده ،
آدم‌های محل یك یك سروکله‌شان پیدا می‌شود . همه
خواب آلوده وبا لباس خانه .

دکتر	چی‌شده ؟ چه‌خبرشده ؟
پیرمرد	آقای دکتر، بداد برسین، کمك کنین ، همه درخطریم. جون ومال وناموس همه درخطره .
مکانیك	چی‌شده ؟ بازم چی‌شده ؟
مرد	هیچ‌چی آقا، مسخره‌بازی اون‌شب دوباره تکرار شده.
پیرمرد	مسخره‌بازی چیه ؟ شماها چرا حالیتون نیست ؟
بابای‌مدرسه	ببینم، باز می‌خوای دزدبازی دربیاری ؟
مردروی‌بالکن	بازی مازی توکار نیست، قضیه خیلی‌جدیه .
پیرمرد	آقایون! اون‌توپره، یکی‌دوتام نیستن.
دکتر	ازچی پره؟ ها؟ ازچی؟
پیرمرد	از یه‌عده حرومی، همه یه‌جور، همه یه‌شکل.
دکتر	(ناباورانه.) خب ؟
پیرمرد	همه قطارکش، پشت‌سرهم اومدن ویکی‌یکی‌رفتن اون تو، الانه اون‌تو پره .
دکتر	پدر ، تو مثل این که واقعاً یه‌چیزیت میشه ها .
بابای‌مدرسه	به‌نظرم باز از اون کتابا خونده .
مکانیك	حتماً، معلومه .
مادرمکانیك	(به‌دختر.) اگه شبا یه خورده کمتر بهش بدی بخوره ، سردلش خالی باشه ، دیگه این‌جور خوابهای آشفته نمی‌بینه .

مکانیك ببینم، حرومی ، یگه چه‌صیغه‌ایه ؟

بابای‌مدرسه حرومی مال‌قصه‌هاس. قدیما به‌دزدای‌سر گردنه می گفتن حرومی .

پیرمرد (مستأصل.) تورو خدا، یه‌کاری‌بکنین، فکری، چاره‌ای، کمکی.

دختر چرا دروغ میگی بابا؟ (به‌مردم.) حرفاشو باور نکنین، همه‌شو خواب دیده، به‌نظرش اومده، خیالاتی شده، از خودش درمیاره .

پیرمرد (به‌دختر.) ازخودم درمیارم ؟ آره ؟ من خیالاتی شدم سگ‌مسب پررو؟ الانه پوستتومی کنم، پدرتو درمیارم، با دستای خودم می کشمت، خفه‌ت می کنم .

به‌طرف دختر حمله می‌کند، دختر به‌داخل خانه فرار می‌کند، پیرمرد برمی‌گردد .

دخترهٔ احمق تو روی‌من وامیسه .

رو به‌مردم.

من باچشمای خودم دیدم، این آقام‌دیده‌ن، اگه‌من‌اشتباه می کنم، ایشون چی؟

مرد آقایون! من فکرمی کنم تمام این بازیا زیر سر اینه .

مرد روی بالکن‌را نشان می‌دهد.

مردروی‌بالکن زیر سر من ؟

مرد بله، بله، زیرسرجنابعالی. (روبه‌مردم.) هرشب می‌خواد یه‌بامبول سرمردم دربیاره .

دختر بله آقا ، همه‌ش تقصیر اونه. اون بابامو وادار کرد داد و فریاد راه بندازه، شماها رو از تو خونه‌هاتون بکشه بیرون .

دکتر ببینم آقا، (جلومی‌آید.) شماازجون‌مردم چی‌می‌خواین؟ بله ؟

بابای‌مدرسه همه‌ش تقصیــر اون بطریه‌س ، من می‌دونم اون لامسب چه خاصیتائی داره. می‌زنه، کله‌ش گرم میشه ومی‌افته به جون مردم .

دکتر (به‌بابای‌مدرسه.) خیله خب .

رو به‌مردروی‌بالکن.

حرف حسابتون چیه ؟

مرد روی بالکن مامیگیم اون توپره، اما شما باورتون نمیشه .

مکانیك نه‌که نمیشه .

مردروی‌بالکن تجربهٔ اون شبو چی‌میگین ؟

مرد به‌خاطر همونه‌که باورمون نمیشه.

مردروی‌بالکن یادتون رفته چی بهتون‌گفتم ؟

دکتر بله آقا، یه‌مشت پرت‌وپلا، یه‌مشت اهانت.

مرد یه‌سری جفنگ .

مکانیك که لایق خودت بود .

مردروی‌بالکن اون حرفای آخریم چی، یادتون نیست ؟

مکانیك (باخشونت.) نه‌خیر یادمون نیست، چی‌میگی؟

بابای‌مدرسه مگه وحی‌مُنزل بودکه یادمون بمونه؟

مردروی‌بالکن دروغ میگین، همه‌ش یادتونه.

پوزخند می‌زند.

مرد	گوش کنین آقایون، این مرد با این حرفا که می‌زنه معلومه که خیالای بدی داره، می‌خواد کاری کنه که همه‌چی بهم بریزه، آشوب بشه، می‌خواد همه‌رو بندازه به‌جون‌هم، امنیت و آسایش مردمو از بین ببره. (به‌مرد روی بالکن.) خیال‌می‌کنی نمی‌دونم؟ تو مأموریت داری، جاسوسی، واسه این‌کاراتم پول می‌گیری.
مرد روی بالکن	خب؟
مرد	خب و زهرمار.
مکانیك	اصلا حرف حسابت چیه؟
مرد روی بالکن	(خونسرد.) حرف حساب‌من اینه که‌می‌خوان بچاپنتون، می‌خوان لخت‌تون کنـن، می‌خوان بیان سروقت‌تون ودخل همه‌تونو بیارن.
مرد	(ترس‌خورده.) من یکی این‌حرفارو باور نمی‌کنم.
مرد روی بالکن	چرا؟
مرد	حرف هر کی‌رو باور کنم، حرف تورو باور نمی‌کنم.
مرد روی بالکن	کلاه سر خودت میذاری.
مرد	اگه تو بگی الان نصف شبه، من میگم نه‌خیر، روزه. اگه تو بگی تاریکه، بنده میگم نه‌خیر، روشنه.
مرد روی بالکن	اونوقت چطور میشه؟
مکانیك	یعنی این‌قدر باهات بدیم، این‌قدر باهات لجیم.
مرد روی بالکن	خب، بد باشین، لج باشین، دودش تو چشم خودتون میره. من میگم با چشمای خودم دیدم که یه‌عده اومدن ورفتن اون تو، این‌دیگه جروبحث نداره.

پیرمرد باور کنین آقایون، نباید وقتو تلف کرد، یه کاری بکنین.
دختر دروغ میگه .

به مرد روی بالکن اشاره می کند .

اون هیچ چی ندیده. بابام که اومد پایین، اون تو اتاقش بود، بابام رفت خبرش کنه که یه هو اومد بیرون و بعد شروع کرد ادا در آوردن. اون واسه این که بابامو دست بندازه، بهش بخنـده ، این حرفارو در آورده . حالام می خواد شماهارو مچل کنه و بریشتون بخنده .

پیرمرد (به دختر.) تو از کجا می دونی که ندیده؟ تو که خونهٔ اون نبودی ؟

مکانیك خیله خب، قبول، اون تو پردزده، اصلا به تو چه ؟ میآن خونهٔ مارو می زنن، مارو می چاپن، به تو چه مربوطه ؟ مگه تو وکیل وصی مائی ؟

بابای مدرسه ریش سفید محله ای ؟

مادرمکانیك مگه تو کلانتری ؟ کدخدائی؟

مکانیك گردن کلفتی؟ لوطی شهری؟ چی هستی آخه ؟

بابای مدرسه این مردم آزار محله س .

مرد (باکنایه.) خرمگس معرکه س.

مردروی بالکن درسته، همهٔ اینا قبول. هرچی بگین هستم ، خرمگس، مردم آزار، هرچی که بگین. اما این دفعه موضوع جدیه. می بینین که خودمم اومدم پایین، اومدم تو شماها، چون می دونم تنهائی نمیشه کاری از پیش برد.

مرد حالا ازجون ما چی می خوای ؟

بابای مدرسه بله؟ چی می خوای ؟

مکانیك من می‌دونم چی می‌خواد ، یه‌فصل کتك مفصل که دك و پوزشو خرد کنیم، خونین‌ومالینش کنیم،اون‌وقت‌راحت میشه وگورشو گم می کنه .

مردروی‌بالکن ولی اینا دردی‌رو دوا نمی‌کنه. به‌فرض‌که منو زدین، دك و دنده‌مم خرد کردین ، اما اونا چی ؟ اونا که اون تو ان ؟

مکانیك اگه دهن تورو ببندیم ، اگه صدای تورو خفه کنیم ، اونوقت همه‌چی درست میشه .

بامشت‌های گره‌کرده جلو می‌آید.

مادرمکانیك (به‌پسرش.) چیکارمی‌کنی ؟ تورو خدا دعوا راه ننداز.

روبه‌دیگران .

چرا وایستادین تماشا ؟ الان خون‌راه میفته .

مردم جلوی مکانیك را می‌گیرند.

بابای‌مدرسه بابا صلوات‌بفرستین، شیطونو لعنت‌کنین، چیه‌این‌وقت شب افتادین به‌جون هم؟ مگه شیطون توجلدتون رفته؟

دکتر (به‌بابای‌مدرسه.) تو دیگه چی میگی پیرمرد ؟ وایستا یه گوشه تماشاتو بکن .

بابای‌مدرسه یعنی میگی بذارم سروکلهٔ همو بشکنن؟ خون‌راه بیافته؟ خیله خب.

به‌مرد روی بالکن ومکانیك.

خیله خب ، بزنین دخل همدیگرو بیارین ، به من چه ،

دیاالله، خدا قوت.

قهر می‌کند و کنار دیوار خانهٔ متروك می‌نشیند.

عجب روزگاری‌شده، مردم حساب هیچ‌چی‌را نمی‌کنن.

یك‌مرتبه متوجه خانهٔ متروك می‌شود و باعجله جایش‌را عوض می‌کند.

مرد (به‌مردروی‌بالکن.) ممکنه از آقا خواهش کنم تشریف ببرن خونه‌شون ؟

دکتر بله‌آقا ، اون‌شب کذائی حداقل بالا بودین ، و این‌قدر شروشور نداشتین .

مردروی‌بالکن من اون‌شب می‌خواستم‌کاری کنم که ترس‌شما بریزه.

دکتر ترس‌ما بریزه؟ شماکه بدتر همه‌رو می‌ترسوندین ؟

مردروی‌بالکن من داشتم جرأت شمارو می‌سنجیدم، اگه شما اون‌شب درو بازمی‌کردین و می‌رفتین‌تو، یعنی این‌قدر جرأت و شهامت داشتین، من بهتون امیدوار می‌شدم.

دکتر حالاچی؟ حالاچی‌رو می‌سنجین؟ جرأت‌مارو؟ می‌بینین که دیگه‌کسی نمی‌ترسه .

مردروی‌بالکن این‌دفعه باورتون نمیشه ، این ازترس بدتره، خودتونو زدین به‌بی‌خیالی. من میگم خطرجدیه، برای همه‌مون، اگه باورندارین خودتون تجربه کنین .

مرد خیلی معذرت می‌خوام آقای دکتر، جروبحث‌کردن با این‌آدم معلوم‌الحال چه‌فایده داره ؟

مردروی بالکن جروبحث فایده نداره ، یه‌کم‌فکر کنین .

مرد (ازکوره‌دررفته.) واسه‌چی؟ چرا؟ مگه‌ما دیوونه‌ایم؟ مگه

ما مسخرهٔ توایم ؟ اینم بدونکه ما آلت دست هیشکی نمیشیم، ماگول‌نمی‌خوریم، مابه‌حدکافی ارزش آرامش وامنیت رو می‌دونیم .

مکانیك زیادم حرف بزنی، این قدر می‌زنیم که جونت درره .

دکتر بهتره پیش‌ازاین که کاری دست‌خودتون‌بدین، راهتونو بکشین برین.

مردروی بالکن آخه شما چرا حالیتون نیست ؟

مردم (به‌او یورش‌می‌برند.) د روتوکم کن دیگه ، بروگم‌شو ، جاسوس، خائن، آشوبگر، بروگورتوگم کن .

او را به‌زور داخل‌خانه‌اش می‌کنند.

مکانیك مرتیکهٔ پررو. نذاشتین دك وپوزشو خردکنم ، اگه مزهٔ این مشتارو می‌چشید، دیگه ازاین هوس‌ها نمی‌کرد.

دکتر به‌نظرمن یه‌چیزیش‌میشه، آدم سالم که این‌جور به‌دست وپای مردم نمی‌پیچه .

مرد نه‌قربون، حقه‌بازیشه، طرف صددرصد مأموریت داره، چطور تاحالا متوجه وضع مشکوکش‌نشدین؟ من‌مرده شما زنده، بالاخره تقش درمیآد، پته‌ش می‌افته روآب.

بابای‌مدرسه میگم اگه بخواد هرشب این بازیا رو دربیاره، اونوقت تکلیف ما چیه ؟

دکتر بهترین روش بی‌اعتنائیه، بی‌اعتنائی.

مردروی بالکن (درخانه‌را بازمی‌کند وبیرون می‌آید، سخت ناراحت است.) آقایون یه‌دقه به‌حرفای من‌گوش‌کنین .

مکانیك د ، باز برگشت ، عجب روئی داره .

حمله می‌کند .

مرد	برو خبرمرگت توخونه‌ت .

همه به‌مرد روی بالکن حمله می‌کنند، داد وفریاد راه می‌اندازند .

دکتر	آقایون خونسرد باشین، خونسرد باشین .

مردم مردروی‌بالکن‌را به‌داخل خانه می‌رانند .

آقایون تاکاری دست‌خودمون ندادیم، خواهش‌می‌کنم بریم خونه‌هامون، برین‌آقایون، خواهش‌می‌کنم .

پیرمرد	(مستأصل.) برین؟ کجا برین ؟

مکانیك	بریم بخوابیم .

پیرمرد	بخوابین ؟

دست‌هایش‌را به‌التماس دراز می‌کند.

پس اونارو میذارین به حال خودشون ؟ هیچ می‌دونین بعدش چطور میشه ؟

دکتر	هیچ طوری نمیشه پدر ، برو خونه یه قرص بخور، یه خرده استراحت‌کن، حالت خوب میشه .

پیرمرد	اگه بریزن بیرون چی ؟

مرد	حرف آقای دکترو گوش کن ، تو حالت هیچ خوش نیست، اعصابت خراب شده .

پیرمرد	اعصاب چیه؟ خواهش می‌کنم، التماس می‌کنم.

دکتر	خودتو ناراحت نکن، فردا بیا مطب ، اونجا معاینه‌ت

می‌کنم و دوا بهت میدم، انشاءالله خوب میشی، دیگه‌م این‌وضع پیش نمیاد.

پیرمرد — من دوا نمی‌خوام، من‌هیچ‌چی‌نمی‌خوام، کجا می‌خواین برین؟

مادرمکانیك — (به‌دختر.) چرا وایستادی تماشا می‌کنی مادر، بیا ببرش تو خونه، ولش‌کردی وسط‌کوچه‌که چی؟

دختر — (باعجز.) آخه من‌که حریفش نمیشم.

جلو پیرمرد را می‌گیرد.

بابا، بابا!

مردروی‌بالکن — (روی‌بالکن‌ظاهرشده.) چندکلمه‌ای باهاتون حرف‌دارم.

مرد — لااله‌الاالله، بازم‌که پیدات شد؟

مردروی‌بالکن — گوش‌کنین!

مکانیك — ممکنه خفه بشی؟

مردروی‌بالکن — نه، خفه نمیشم، من تا آخرحرفمو می‌زنم.

مردم — (باهمهمه.) بازم شروع کرد... ول‌کن نیست... ازمردم آزاری خوشش میاد.

مردروی‌بالکن — آخه چرا نمی‌خواین ببینین! چرا نمی‌خواین گوش کنین!

مکانیك — تا چشمت کور شه.

مردروی‌بالکن — آخه چرا هیچ‌چیزو جدی‌نمی‌گیرین؟

مرد — برای این‌که ما کودنیم آقا، شعورمون قد نمیده.

بابای‌مدرسه — حالا شیرفهم شدی؟ ولمون می‌کنی؟

مردروی‌بالکن — شما همه‌تون ولین، بچه‌های‌گنده، شمارو باید برد تو کلاس‌اکابر واین‌چیزارو به‌زور تو کله‌تون‌کرد، وخیلا

چیزای دیگه‌رو .

مرد — کلاس اکابر واسه‌تو لازمه که یه‌خورده تربیت یادت‌بدن، مرتیکهٔ بی‌شعور .

مکانیک — دك وپوزتو خرد کنن ، مردم آزار پفیوز .

بابای‌مدرسه — به‌چوب و فلکت ببندن .

دکتر — آقایون خواهش می‌کنم عکس‌العمل نشون ندین ، خونسرد باشین .

بابای‌مدرسه — بله، جواب ابلهان خاموشی‌س.

مادرمکانیک — کم‌محلی ازصدتا چوب بهتره .

دکتر — خب، موندن‌ماکاملا بی‌فایده‌س، بهتره برین‌خونه‌هاتون، شب همگی به‌خیر.

بیرون می‌رود .

مرد — (درحالی‌که وارد خانه‌اش می‌شود.) فردا تکلیف‌تو روشن می‌کنم .

مکانیک — جل‌وپلاستو می‌ریزیم بیرون.

بابای‌مدرسه — تو محله سگ بسته‌ن.

همه خارج می‌شوند.

پیرمرد — (درمانده ومبهوت وسط صحنه مانده.) همه رفتن؟

دختر — (بازوی‌پیرمردرا می‌گیرد.) بریم تو بابا .

پیرمرد — همه رفتن. (روبه‌مرد روی‌بالکن.) چیکار کنیم ؟

مردروی‌بالکن — مگه نشنیدی‌گفتن بروبگیر با خیال راحت بخواب.

پیرمرد — بخوابم؟ چه‌جوری بخوابم؟ مگه میشه ؟

با التماس دستهارا جلو می‌آورد ، انگار از درودیوار کمك می‌خواهد.

مگه میشه؟ مگه میشه ؟

مردروی‌بالکن حالاکه نمیشه پس نخواب .

پیرمرد تو، تو چیکار می کنی ؟

مردروی‌بالکن من بیدارم، بیدارم ومنتظر.

پیرمرد بیا پایین .

مردروی‌بالکن فایده‌ش‌چیه؟ دوباره برمی‌گردونم این‌تو، حالاکه‌قراره همه ازهم جدا باشن، بهتره من سرجای خودم بمونم ، حداقل ازاین‌جا بهترمی‌بینم، بهتر مواظب‌خودم هستم.

پیرمرد من چیکار کنم ؟

مردروی‌بالکن من نمی‌دونم ، هرکاری ازت برمیآد .

پیرمرد آخه‌من، من‌پیرمرد، دست‌تنها، چه‌خاکی می‌تونم به‌سر کنم؟ از من یکی چه‌کاری برمیآد ؟

مردروی‌بالکن پس‌کاری‌کن که تنها نباشی.

پیرمرد چه‌جوری ؟

مردروی‌بالکن ساکت نشین ، داد و فریادکن ، نذار بخوابن ، دوباره بکششون بیرون .

دختر نه ، نه بابا . (به‌مردروی‌بالکن.) مرتیکهٔ بیشرف ، چرا تحریکش می کنی؟ چرا انگولکش می کنی؟

پیرمرد (با ناله.) آهای مردم ! مردم ! بیایین ، کمك ! تروخدا کمك‌کنین ! مردم ! مردم !

دختر بابا، دست‌وردار بابا. (روبه‌مردروی‌بالکن.) تو هیچ‌چی نداری، نه‌شرف، نه‌آبرو، ازاین‌که یه پیرمردو به‌کشتن بدی دلت خنك میشه؟ (بدنبال پیرمرد.) بابا، بابا، بابا!

ناتوان گوشه‌ای می نشیند و می گرید.

پیرمرد (همچنان فریادزنان.) مردم، مردم، بیائین ! کمك ! کمك !

پیرمرد توی کوچه‌ها گم می‌شود ، فریاد او با صدای کوبیدن درها همراه است. آخرسر خسته و ناتوان وسط صحنه می‌آید و دیگر نمی‌تواند روی پا بندشود، ازحال می‌رود و کف صحنه می‌افتد. همسایه‌ها دوباره پیدا می‌شوند، پیرمرد را دوباره دوره می کنند، همه مبهوت و نگرانند.

دکتر (روی پیرمرد خم می‌شود.) چیکار بکنیم .

دختر آقای دکتر ، تورو خدا یه کاریش بکنین ، الانه سکته می کنه، آخه ، ناراحتی قلبی داره.

مادر مکانیك سعی می کند اورا آرام کند.

خدا الهی مرگم بده، بابا... بابا !

دکتر (نبض پیرمرد را می گیرد.) وضع ناراحتی داره .

بابای مدرسه سکته کرده ؟

دختر چی؟ چی‌شده ؟

دکتر هیچ‌چی خانم، ناراحت نشین، سکته و این‌خبرا نیس، فکر می کنم یك نوع اختلال پیدا شده .

مرد اختلال چی؟

دکتر اختلال یکی از دستگاهها .

مادرمکانیك بمیرم الهی ، خدا خودش رحم کنه . (به بابای مدرسه.) دستگاهش اختلال‌شده .

بابای مدرسه خدایا خودت نجاتش بده.

مادرمکانیك	بچه‌شو یتیم نذار، به‌یکی یه‌دو نه‌ش رحم کن.
دختر	همه‌ش تقصیر او نه.
مادرمکانیك	خدا الهی‌ذلیلش کنه، نیگاش کن ، چه‌جوری وایستاده، عین شمربن ذی‌الجوشن ، بربر نگاه می کنه ، از اون چشماش پیداس که خیلی خوشحاله .
مکانیك	(به‌مرد روی بالکن.) اگــه بلائی سراین بیچاره بیاد ، خونش گردن توس .
مردروی‌بالکن	چرا گردن من ؟
دکتر	برای این که توتحریکش‌می کنی، انگولکش‌می کنی.
مردروی‌بالکن	شما اگه حرفاشو باور کنین ، ساکت میشه .
مرد	چی‌رو باور کنیم ؟ یه مشت دروغ‌رو ؟ یه‌مشت حرف مفت‌رو ؟
مردروی‌بالکن	از کجا می‌دونین که راست نمیگه ؟
مرد	برای اینکه حرفای یه‌آدم مجنون اعتبار نداره .
مردروی‌بالکن	مجنون ؟ از کجا معلوم ؟
دکتر	بله‌آقا ، اعصابش ضرب دیده ، روحیه‌ش مختل شده ، این دیگه درصلاحیت شما نیست ، متوجهین ؟ این‌جا دیگه من باید حکم کنم ، من‌باید تشخیص بدم نه‌شما .
مردروی‌بالکن	خیله‌خب ، اون روحیه‌ش مختل شده ، من‌چی ؟
مکانیك	تو صددرصد ازاون دیوونه‌تری ، تو اصلاعقل نداری.
بابای مدرسه	تورو بایدگرفت وزنجیر کرد .
مردروی‌بالکن	با همهٔ اینا ، ما دوتا دیوونه میگیم اون تو پره ، و شما جمع عقلا با همهٔ فهم و شعور باورتون نمیشه . خیلی ساده‌س، اون‌دروباز کنین وبرین‌بالا، ببنین مادیوونه‌ها راست میگیم یادروغ ، این که مایه‌ای نمی‌خواد .

مرد — ولی‌ما صددرصد مطمئنیم که اون‌تو خبری نیست، آلت دست توم نمیشیم .

مردروی‌بالکن — چه‌بهتر ، حالا که مطمئنین ، برین‌تو تا مطمئن‌تر بشین .

بابای مدرسه — مگه کله‌مون خرابه ؟

مکانیك — که توهرهر بریش‌ما بخندی، آره؟ نه، این‌یکیرو دیگه کورخوندی داداش .

مرد — بازشروع کرد ، آقایون ، داره تحریك می‌کنه .

مکانیك — (یك‌مرتبه‌جلو می‌رود ودرخانهٔ متروك‌را بالگد باز می‌کند.) هی ! کی‌این‌توه؟ کی‌اینجاست؟ (باتهدید.) هرکی این توه بیاد بیرون .

مرد — (بافریاد.)اگه شرف‌دارین ، اگه‌مردین بیایین بیرون .

پیرمرد تقریباً بحال آمده .

بابای مدرسه — (بافریاد.) بیایین بیرون قال‌قضیه‌رو بکنین .

مردم — (تهدیدکنان.) هی ! بیایین بیرون ، کی این‌جاست ؟ کی این‌توه ؟ بیایین بیرون !

مرد — (همه‌ساکت شده‌اند . مرد روبه‌مرد روی‌بالکن.) خب، حالا چی‌میگی ؟

بابای مدرسه — بازم حرفی‌داری ؟

مرد روی بالکن — این‌جوری نمیان بیرون ، شما جای اونا باشین میایین؟

مکانیك — چرا نمیان؟ (باتهدید روبه‌در.) من شیکمتونو پاره می‌کنم، خون راه‌میندازم ، دل‌وروده‌تونو می کشم‌بیرون.

همه‌باهم — بیشرف‌ها ! ولدالزناها ! نامردها !

ساکت می‌شوند وبعد روبه‌مرد روی بالکن.

دکتر دیدین خبری نیست؟

مردروی‌بالکن این‌جوری نمیان بیرون ، باید خودتون برین اون‌تو .

بابای‌مدرسه مگه ازجو نمون سیرشدیم ؟

مردروی بالکن شماکه میگین خبری نیست، خالیه !

بابای مدرسه پس‌چی‌که خالیه .

مردروی بالکن خب دیگه، پس‌ترس نداره .

بابای مدرسه احتیاط شرطه .

مردروی‌بالکن یعنی باز احتمال داره‌که خبری باشه، ها ؟

مکانیك ببین چه‌جوری همه‌رو علاف‌کرده ، تو ازجون ما چی می‌خوای؟ اصلامی‌دونین‌چیه، حالاکه‌اینطوره هرکی‌م بخواد بره این‌تو، من‌نمیذارم .

جلودرخانهٔ متروك می‌ایستد، انگارمانع ورود دیگران است .

ازلج توهم‌شده من نمیذارم کسی بره‌تو . (روبه‌مردم.) هیچ‌کس حق نداره پاشو این‌تو بذاره . هرکی بخواد بره تو، بامن‌طرفه، فهمیدین ، بامن .

مردروی‌بالکن (بافریاد ناگهانی.)هی بپا .

مکانیك نعره می‌کشد ، فرار می‌کند ، از ترس ضعف می‌کند .

مادر مکانیك (پسرش‌را می‌گیرد.) وای خدا مرگم بده، عباس،عباس! (به‌مردروی بالکن.) الهی جز جیگر بزنی ، روی تختهٔ مرده‌شورخونه بیفتی، به‌خاك سیاه بشینی .

مرد بیشرف رذل !

بابای‌مدرسه چه‌خیالی داری ؟ می‌خوای مردمو نصفی‌شبی‌زهره‌ترك بکنی ؟

دکتر چی‌رو بپاد حضرت‌آقا ؟ چی‌رو بپاد ؟

مردروی‌بالکن پشت‌سرشو .

دکتر چرا بپاد ؟ واسه‌چی ؟

مردروی‌بالکن آخه دربازبود .

مادر مکانیك خب وازباشه ذلیل‌مرده .

مردروی‌بالکن مگه‌نشنیدین بابا چی‌گفت ؟ مگه‌نگفت احتیاط شرطه؟

بابای مدرسه آدم ازسگ پشیمون‌تر میشه یك کلمه حرف می‌زنه ، عجب روزگاری شده . حالا می‌خوای کاسه‌کوزه‌هارو سرمن بشکنی ؟

مکانیك (که‌حالش‌جاآمده.) صبرکن بلائی‌سرت بیارم که‌خودت حظ‌کنی وبدونی باکی‌طرفی .

مردروی‌بالکن حالا بیاوخوبی‌کن ، تقصیر تو نیست ، کار دنیا همیشه همین بوده .

دکتر آقایون! تاکار به‌جاهای‌باریك‌نکشیده، خواهش‌می‌کنم برین خونه‌هاتون .

پیرمرد نه ، تروخدا نرین ، بمونین .

دکتر بمونیم‌که چی ؟

پیرمرد آخه ، اونا ، اوناچی ؟

دکتر اونا همه‌ش توکلهٔ توه پدر .

پیرمرد به‌پیغمبر توکلهٔ‌من نیست، اونجاست .

دکتر تو به‌استراحت احتیاج داری .

پیرمرد استراحت چیه ؟ مگه‌حالا وقت استراحته ؟

مرد بابا ، توروخدا رضایت بده ، ولمون‌کن بذار بریم .

پیرمرد — من نمیذارم ، نمیذارم ، امشب همه‌تون نابود میشین ، چرا نمی‌خواین بفهمین ؟

مکانیك — دیگه شورشو درنیار دیگه .

همه مترصد رفتن هستند .

پیرمرد — کجا میرین؟ صبرکنین، توروخدا ! توروخدا !

با التماس وناتوانی دست‌هایش را به‌طرف مردم دراز می‌کند .

دختر — شمارو به‌خدانرین ، یه‌فکری، چاره‌ای براش بکنین ، الانه قلبش می‌گیره ، سکته می‌کنه .

مادر مکانیك — ببرش‌خونه دخترجون ، آرومش‌کن ، با چاقو دورش خط‌بکش ، یه‌آیةالکرسی هم بخوون و فوت‌کن چار طرف خونه .

بابای مدرسه — پاشوره‌هم واسه‌ش بدنیست ، سبکش می‌کنه .

پیرمرد — (باهیجان شدیدی‌جلو همه‌را می‌گیرد وبافریاد.)من‌نمیذارم برین، من نمیذارم ، اگه‌به‌زورم شده من نمیذارم .

لباس مکانیك‌را چنگ می‌زند .

مکانیك — چرا آویزان شدی ازمن ؟

لباس خودرا رها می‌کند .

پیرمرد — نه،نه، نرین، من‌نمیذارم . من‌نمیذارم‌هیچ‌کس‌بخوابه، نمیذارم ، تاصبح دادوفریاد می‌کنم ، در خونه‌هاتونو ازپاشنه درمیآرم ، ای‌داد ! ای‌هوار ! کمك !

دامن بابای مدرسه‌را چنگ می‌زند .

بابای مدرسه ول کن، اهه ، چرا چسبیدی به‌من؟ این‌صاحاب مرده‌رم تومی‌خوای پاره کنی؟ (روبه‌دکتر.) یه‌کاری بکنین.

دکتر گوش کن پدر ، آروم بگیر .

پیرمرد من آروم نمی‌گیرم ، من ساکت نمیشم ، ای داد ! ای هوار ! های های های !

نعره می‌کشد .

دکتر گوش کن ببین چی‌میگم .

پیرمرد نمی‌خوام بگی ، نه، نه، نمی‌خوام ، آهای ! آهای !

پیرمرد دراوج هیجان است وهمه‌ناراحت ونگرانند .

دکتر (پادرمیانی می‌کند .) چرا داد می‌زنی پدر ! گوش کن!

اورا تکان می‌دهد .

پیرمرد فایده نداره، فایده نداره.

دکتر (اورا آرام می‌کند.) درسته؛ درسته ، فایده نداره، گوش کن، گوش کن ! (پیرمردآرام‌شده.) یه خواهش کوچك ازت دارم .

پیرمرد من ازاین‌جا تکون نمی‌خورم، من همین‌جا می‌مونم.

دکتر (با لحنی‌کاملا نرم.) خب، باشه، همین‌جا بمون ، بمون ، مام می‌مونیم، آقایون خواهش می‌کنم بمونین.

مردم منتظر به‌جا می‌مانند، پیرمرد ناتوان و درمانده روی زمین ولو می‌شود.

پیرمرد وای، وای، وای.

دکتر (چمباتمه می‌زند وهمه دورآندوجمع‌می‌شوند.) پدر، زبونتو درآر ببینم .

پیرمرد چی‌رو ؟

دکتر زبون، زبونتو، آها !

زبان خودش‌را بیرون می‌آورد ونشان می‌دهد.

این‌جوری .

پیرمرد چرا ؟

بابای‌مدرسه نشون بده دیگه .

پیرمرد (مقاومت‌می‌کند.) آخه برای چی ؟

مردم آقای دکترمیگن، د نشون بده دیگه، نشون بده.

همه زبان‌شان‌را درمی‌آورند، پیرمردهمه‌را نگاه‌می‌کند وزبانش‌را بیرون می‌آورد، مردم جلومی‌آیند وبه‌زبان پیرمرد خیره می‌شوند.

دکتر خب، خب .

سرپیرمردرا بالامی‌گیرد وپائین‌می‌برد تازبانش‌را بهتر ببیند.

بابای‌مدرسه (به‌دختر.) زبونش بارداره، حتماً سردلش سنگینه.

دکتر (به پیرمرد.) متشکرم ، حالا دست ، دستونو ببینم . (نبض پیرمردرا می‌گیرد.) خیلی تند می زنه ، متشکرم . (همه سرتکان می‌دهند.) حالا ، حالا بی زحمت پاتونو، پاتونولخت‌کنین ببینم .

پیرمرد (ازجا بلند می‌شود.) پامو می‌خوای چیکار ؟

دکتر کاری ندارم، فقط یه‌نگاه کوچولو.

بابا ومکانیك پیرمردرا می‌نشانند، پای پیرمردرا لخت می‌کنند وبالا می‌گیرند.

بابای‌مدرسه (به‌دکتر.) بفرمایین .

دکتر حالا یه سوزن، یا یه‌سنجاق .

پیرمرد (درحال تقلا، سعی‌می‌کند پایش را از زیر بغل‌مکانیك بیرون بکشد. ـدرسه مواظبش‌است.) می‌خوایـین چه بلائی سـرم بیارین، ولم کنین، ولم کنین .

دختر آقای دکتر... آقای دکتر!

دکتر ناراحت نشین خانم، یه‌آزمایش ساده‌س .

مادر مکانیك به‌دکتر سنجاق می‌دهد.

مادرمکانیك بفرمایین .

دکترسوزن‌راکف پای پیرمرد می‌کشد، پیرمرد بالا و پائین‌می‌پرد وهوارمی‌کشد.

دکتر آروم باشین. (همه خم‌می‌شوند وکف‌پای پیرمردرا نگاه می‌کنند وسر تکان‌می‌دهند. دکترپارارهامی‌کند.) خب، حالا یه کبریت، یایه فندك بدین. (مرد فندك می‌دهد . پیرمرد را بلندکرده می‌نشانند.)

پیرمرد چیکار می‌خوایین بکنین؟ می‌خوایین آتیشم بزنین؟

دختر آقای دکتر !

مرد ساکت‌باش خانم، معاینه‌ش می کنه.

همه بااشاره سروصورت به‌دخترخاطرجمعی‌می‌دهند.

دکتر (به‌پیرمرد.) خواهش می کنم یه چشم‌تونو ببندین ، کاریتون ندارم، خواهش می کنم .

پیرمرد آخه... آخه...

بابای‌مدرسه سرپیرمردرا بغل‌می‌کند وجلوی‌یك‌چشمش را می گیرد . دکتر با فندك روشن ، دستش را طرف چشم‌باز پیرمرد دراز می‌کند . پیرمرد سرش را تکان تکان‌می‌دهد وچشمش‌را می‌بندد.

ولم کنین ، ولم کنین .

دکتر نترسین، نترسین، چشم‌تونو باز کنین .

پیرمرد نیا جلو، نیا جلو.

دکتر (فندك‌راخاموش‌می‌کند.) متشکرم، دیگه تموم شد، خب، حالاگوش‌کنین حضرت‌آقا ، خوب توجه‌کنین ، تمام هوش‌وحواستونو جمع‌کنین، لطفاً ازبیست، متوجهین، ازعدد بیست، سه‌تا سه‌تا کم‌کنین. متوجه‌شدین؟

پیرمرد سه‌تا سه‌تا کم کنم ؟کم کنم که چطوربشه ؟

بابای‌مدرسه حالا تو کم کن .

دکتر نترسین، این یه‌امتحان ساده‌س.

پیرمرد امتحان چی .

مرد می‌خواد هوشتوبسنجه، جوابشو بده.

پیرمرد هوشمو می‌خواین چیکار؟ خدایا خودت نجاتم بده .

دکتر سه به‌سه ازبیست کم‌کنین !

پیرمرد (ازروی‌ناچاری.) خیله خب ،کم می کنم . (فکرمی‌کند.) هفده .

دکتر آفرین، آفرین.
پیرمرد چهارده .
دکتر ها، خیلی خوبه .

پیرمرد درحال‌فکر کردن است وبابای‌مدرسه انگشتان دستش‌را ازدور نشانش‌می‌دهد.

پیر مرد ده .
دکتر چند ؟
پیرمرد (کلافه.) چه می‌دونم .
بابای‌مدرسه گفتش ده .
دکتر عجیبه، گفت ده. (سر تکان‌می‌دهد.) عجیبه .

به‌فکرمی‌رود وسر تکان می‌دهد.

خب، حالا خوب‌به‌حرفای من‌گوش کنین، اگه‌شما توی خیابون یه‌پاکت‌پستی‌پیدابکنین که تمبر باطل‌نشده روش چسبونده باشن، آدرس‌هم روی‌نامه نوشته شده باشه ، وبه‌جای این‌که بندازن توصندوق‌پست، افتاده‌باشه رو زمین، چیکارش می‌کنین ؟
پیرمرد (باعصبانیت.) این‌حرفا چیه، ولم‌کنین.

می‌خواهد بلند شود، مکانیك و بابای‌مدرسه نگهش می‌دارند.

دکتر خواهش می‌کنم جواب‌بدین، این‌آخریشه، این‌امتحان‌آخریه، اگه تو خیابون یه‌پاکت پیداکنین که...
پیرمرد تیکه‌تیکه‌ش می‌کنم ومی‌کوبم به‌کلهٔ هرچی‌آدم‌ناخلف

و پدرسوخته وبیشرفه .

دکتر ها ! (بلندمی‌شود.) متأسفم .

سر تکان می‌دهد.

مرد چشه آقای دکتر ؟

دکتر متأسفانه باید اعلام کنم که پیرمرد دچاریك نوع پسیکوز حاد و ناگهانی شده.

مکانیك دچار چی‌شده ؟

دکتر پسیکوز ، یك نوع جنون حاد و خطرناك.

دختر چی؟ جنون ؟ وای بابا، بابا !

به گریه می‌افتد .

پیرمرد (به‌دکتر.) دیوونه خودتی ، جدوآبادته· ، هفت‌کسته . (به‌دیگران.) شماها شرف ندارین ، پدر سوخته‌ها ، بیشرف‌ها ، بی‌پدرمادرها ، مادر قحبه‌ها .

دکتر (سعی‌می‌کندازعکس‌العمل‌مردم‌جلوگیری‌کند.) آقایون، این پرخاشگری‌ها ازعوارض اولیهٔ جنونه . و وظیفهٔ بشر- دوستی به تك تك ما حکم می‌کنه که بهر ترتیبی شده ببریمش خونه .

مادرمکانیك (به‌دختر.) درو واکن مادر، هردو لنگه‌شو .

دختر ولی من‌تنهائی چیکارش بکنم؟ چه‌جوری ازش‌مواظبت بکنم ؟

مادرمکانیك حالا وانیایستا، درروواکن .

باکمك دختر دررا باز می‌کند.

بابای‌مدرسه خب، دست به‌کار شیم .

مکانیك و بابای‌مدرسه آرام‌آرام به‌طرف پیرمرد نزدیك می‌شوند .

پیرمرد چی‌کاری می‌خواین بکنین ، ها ؟ چه‌کار می کنین .

بابای‌مدرسه هیچ چی ، کاریت نداریم ، می‌بریمت خونه‌که اونجا ، آها .

دست‌هایش را کنار سر تکیه داده و ادای خوابیدن را درمی‌آورد. مکانیك و بابای‌مدرسه یك‌مرتبه نزدیك‌شده و دست وپای پیرمرد را می گیرند و بلندش می کنند ، پیرمرد دادوفریاد راه‌می‌اندازد ودست‌وپا تکان‌می‌دهد.

پیرمرد ولم کنین، ولم کنین، چیکارم دارین؟ (خودرا رها می‌کند و روی زمین پهن‌می‌شود.) چی ازجون‌من می‌خواین؟ مگه من چیکارتون کردم ؟

دکتر این جوری نمیشه آقایون ، با این وضع تا صبح آروم نمی‌گیره . بعلاوه نمیـــذاره مام استراحت بکنیم، تازه ممکنه به‌خودش یا به‌دیگری صدمه بزنه .

مرد میگین چیکارش کنیم ؟

دکتر شما چندقیقه مواظبش باشین، من برمی‌گردم .

باعجله بیرون می‌رود، همه دورپیرمرد حلقه می‌زنند.

مکانیك (به‌پیرمرد.) این خل‌بازی‌ها چیه درمیآری پدر ؟

مرد (به‌مکانیك اشاره‌می‌کند.) هیس، هی. (باصدای‌بلندتر.) نه، اشکالی‌نداره،چیزی نیست ، فقط یه‌کم اعصابش خسته

شده، همهٔ ماممکنه این‌جوری بشیم . چیز مهمی نیست .

بابای‌مدرسه — این اعصاب هم بد دردی شــده واسهٔ مردم . قدیما که اعصاب‌معصاب تو کار نبود، مردم چقدر راحت‌وآسوده بودن .

پیرمرد — (با ناتوانی.) شماها چه‌جور ملتی هستین؟ چرا هیچ‌چی باورتون نمیشه؟ اگه شمام جای‌من بودین و اوناروMی‌دیدین، دیگه این بلاهارو سرمن نمی آوردین .

مرد — عیب‌کار این‌جاست‌که ما جای‌تو نیستیم.

بابای‌مدرسه — اگه یه روزی هم خدای نکرده، مثل‌تو شدیم، اونوقت همه‌چی باورمون میشه .

پیرمرد — من‌معنی‌این‌گوشه‌کنایه‌هارو می‌فهمم، من‌عقلم‌سرجاشه، شماها نمی‌تونین منو گول بزنین .

مرد — کسی‌نمی‌خواد توروگول‌بزنه، ما می‌خواهیم توراحت باشی، استراحت‌بکنی، اعصابت‌آروم‌بشه، تسکین پیدا بکنه ، از این فکرای عجیب و غریب خلاص بشی و هرچه زودتر به خواب بری .

پیرمرد — من نمی‌خوابم، شاهرگمم بزنین نمی‌خوابم.

بابای‌مدرسه — خیله‌خب، نخواب، زورکه‌نیست، هروقت‌دلت‌خواست برو خونه‌ت بخواب .

مرد — (بالحن‌ملایم.) خب؟ موافقی ؟

چندلحظه‌سکوت.

بابای‌مدرسه — (به‌مرد.) راستی اون پاکته‌رو چیکار می کنن ؟

مرد — کدوم پاکتو ؟

بابای‌مدرسه — همونی‌که آقای دکتر می‌گفتن .

مرد (می‌خندد.) خب میندازن توصندوق دیگه.

بابای مدرسه آها ، میندازن توصندوق .

دکتر (بایك پارچ آب ویك لیوان دریك‌دست ودردست دیگریك‌شیشهٔ بزرگ قرص وارد می‌شود .) خب ، دیگه درست میشه .

لیوان وپارچ آب‌را به‌دست مکانیك می‌دهد .

اینو نگه دارین .

مردم راه‌را بازمی‌کنند ودکتر جلومی‌آید وبه‌مرد .

شمام بی‌زحمت .

شیشهٔ قرص‌را به‌مرد می‌دهد ودست‌هایش را بهم‌می‌مالد وبعداز توی شیشه یك‌مشت قرص بیرون می‌آورد.

پیرمرد اینا‌چیه ؟

دکتر چیزی نیست ، قرص خوابه .

به‌طرف پیرمرد دراز می‌کند .

پیرمرد قرص خواب ؟

دکتر بله، شما هرجوری شده باید استراحت بکنین . نترسین چیزبدی نیست .

مردم بگیر، بگیربخور دیگه ، چیزی نیست، راحت میشی ، دست‌آقای دکترو رد نکن دیگه .

پیرمرد مستأصل است .

مردروی‌بالکن (که درتمام مدت ساکت شاهد ماجرا بوده ، با صدای بلند.)

آهای، نخوری‌ها، می‌خوان نابودت کنن. نخوری‌ها !

پیرمرد — (باسوءظن به‌مردم .) من نمی‌خورم ، نمی‌خورم ، شماها با هم دست به‌یکی کردین ، من زهر نمی‌خورم ، من سم نمی‌خورم .

دکتر — زهر کجا بود پدر ؟ ایناقرصه ، قرص خوابه .

بابای مدرسه — خیلی‌م خوشمزه‌س ، مگه تاحالا نخوردی؟

دست به‌بدنهٔ شیشه می‌کشد .

واسه سردرد ، پادرد ، استخوون‌درد ، کمر درد ، واسه همه‌چی خوبه .

پیرمرد — من نمی‌خورم، نمی‌خورم، شماهامی‌خواین منو مسموم کنین ، منو بکشین .

بلند می‌شود که فرار کند .

دکتر — مواظبش باشین ، مواظبش باشین .

مکانیک ومرد، پارچ وشیشهٔ قرص راکنارمی‌گذارند و دنبال پیرمرد می‌دوند واورا می‌گیرند .

بابای مدرسه — دیگه دیوونهٔ زنجیری شده .

پیرمرد — کمك ! کمك !

دختر — ولش کنین ، چیکارش می‌کنین ؟ تورو‌خدا رحم کنین .

مادر مکانیك — نترس دخترجون ، می‌خوان معالجه‌ش کنن ، ساکتش کنن ، مگر نمی‌بینی چه‌حالیه ؟

پیرمرد — کمك! کمك ! وای ! وای !

دکتر — (پیرمرد را وسط‌صحنه‌آورده‌اند، واوراروی زمین‌می‌نشانند.)

لطفاً دهنشو باز کنین .

مکانیك سعی می‌کند دهان پیرمردرا باز کند .

پیر مرد چیکارم دارین ؟ تورو خدا ولم کنین ، منو نکشین، منو نکشین ، غلط کردم ، گه‌خوردم ، دیگه نمیگم ، دیگه نمیگم .

مکانیك د دهنتو واکن دیگه .

پیر مرد دیگه اگه‌حرف زدم ، اصلا دروغ گفتم ، همه‌ش دروغ بود ، ولم کنین ، بذارین برم خونه‌م ، من هیچ‌چی ندیدم ، ندیدم ، بذارین برم .

دکتر به حرفاش توجه نکنین ، مریض‌ها در موقع اضطرار حتی هذیان‌های خودشونو انکار می کنن .

مکانیك چونه‌شو این‌ور اون‌ور می‌بره ، نمیذاره آخه .

پیر مرد دروغ می‌گفتم، به‌خدا دروغ می‌گفتم ، دیگه ولم کنین، راحتم بذارین .

مکانیك (سخت خوشحال.) بازش کردم .

دکتر بسیارخب ، آها .

مکانیك دهان پیرمردرا بازکرده ، دکتر چمباتمه‌زده بایك چنگه قرص دهان پیرمرد را پرمی‌کند.

آها ، عالی‌شد ، حالا آب ، آب ، لطفاً آب .

مرد لیوان‌را ازآب پرکرده به‌دست دکترمی‌دهد .

یه‌قلپ، آها، آفرین ! یه‌قلپ‌دیگه ، جون‌من، مرگ‌من، جون‌همه ، ها بارك‌الله !

پیرمرد را رها می‌کند و بلند می‌شود . همه با لبخند پیروزی پیرمرد ویکدیگررا تماشا می‌کنند .

مردروی‌بالکن بالاخره ساکتش کردین، آفرین ، صداشوخفه کردین.

مکانیك نوبت توهم می‌رسه .

مردروی‌بالکن ببینیم وتعریف کنیم .

پیر مرد اینا چی‌بودبخوردمن دادین ؟ حالم داره بهم‌می‌خوره، دلم آشوب میشه ، دارم قبض‌روح میشم .

می‌خواهد بلند شود ونمی‌تواند .

دکتر الانه ساکت‌میشه. (به‌پیرمرد.) نترس بابا ، هیچ‌چیزت نیست، بروخونه راحت بگیربخواب. (به‌دختر.) فردا بیارینش مطب من .

دختر خیلی ممنون .

مرد عجب شبی گذروندیم، سرم‌داره می‌ترکه، مگه تا صبح می‌تونم مژه بهم بزنم ؟

مکانیك من که همین جوریشم چهار ساعت باید غلت واغلت بزنم تا خوابم ببره. دیگه امشب ازخواب ماب خبری نیست .

بابای‌مدرسه من بیچاره‌رو بگوکه بایدکلهٔ سحر بلندشم ومدرسه‌رو آب وجاروکنم ، اونشب‌ها تا می‌اومد چشمم گرم بشه یه‌وجب ازجا می‌پریدم، خدا به‌داد برسه .

دکتر چاره‌ش آسونه ، هرکی می‌خواد راحت بخوابه من می‌تونم از اینا بهش‌بدم .

مرد ضرری نداره؟ رو قلب وکبد اثر نمیذاره ؟

دکتر نه، ابداً. تأثیرش فقط یك‌خواب عمیق وطولانیه .

مکانیك اگه این‌جوره پس لطفاً یه‌چندتائی هم به‌من بدین.
دکتر اشکالی نداره، بفرمایین .

یك‌مشت قرص به‌مکانیك ومرد می‌دهد وباشوخی.

پول ویزتش‌هم طلبم .

همه می‌خندند.

مرد نترسین آقای دکتر ، انشاءالله تلافیشو درمیآریم .
بابای‌مدرسه اگه خاصیت داره به‌منم بدین .

دکتر به‌اوهم قرص می‌دهد.

دکتر بفرمایین .
بابای‌مدرسه واسه کمرم خوبه ؟
دکتر نه‌دیگه، گفتم فقط خواب راحت وعمیق.
مادرمکانیك پس دوسه‌تام به‌من بدین.
دکتر باکمال میل . (به‌اوهم قرص‌می‌دهد.) بفرمایین. (به‌دختر.) بیایین خانم، شما بیشترازما به‌اینا احتیاج دارین.

چندقرص به‌دختر می‌دهد.

مکانیك پس‌خودتون چی آقای دکتر؟ خودتون نمی‌خورین؟
دکتر چرا، چرا، می‌خورم.

چندقرص‌هم برای‌خود برمی‌دارد.

مرد (چشمش به‌مرد روی بالکن می‌افتد.) توچی؟ تو نمی‌خوری؟ (به‌دکتر.) به‌ایشون نمیدین ؟

دکتر من‌حرفی‌ندارم، اگه‌بخواد حاضرم‌بهش‌بدم، صرف‌نظر ازهرنوع مخالفت، بهرحال من‌طبیبم .

بابای‌مدرسه می‌خوای؟ ها ؟ قرص می‌خوای ؟

مردروی‌بالکن گوش‌کنین! می‌دونم این حرفا بی‌فایدس ، اما ناچارم بگم شماکه‌هیچ‌چیزو قبول‌نکردین، حداقل این‌آخرین حربه‌رو ازخودتون‌دورنکنین، خودتونو به‌دست‌خواب ندین، اون قرصارو بریزین دور .

مرد حالاکه می‌بینه نقشه‌ش نگرفته، می‌خواد بابیدارخوابی زجر بکشیم .

دکتر (به‌مردروی‌بالکن.) مثل‌این‌که سرکارازآرامش وراحتی خوشتون نمیآد؟ خوابو دوست ندارین .

مردروی‌بالکن نه دوست ندارم.

دکتر پس چی دوست دارین ؟

مردروی‌بالکن گفتنش دیگه فایده نداره .

مکانیک بهتره دیگه خفه‌خون بگیری، نیگاکن، ببین. تاچشمت کورشه .

مردم نیگاکن ، نیگاکن !

همه یک‌مرتبه قرص‌ها را به‌دهان می‌ریزند.

مرد اون‌آبو لطف‌کنین به من .

همه به نوبت‌آب می‌خورند .

بابای‌مدرسه دهه ، این خوابش برده .

پیرمرد را نشان‌می‌دهد.

دکتر عرض کردم که این قرصا خیلی خوبه . اگه دیر بجنبیم ممکنه تو کوچه خوابمون ببره ، خب آقایون ، شب به‌خیر .

مکانیك کمك کنین، این بندهٔ خدارو ببریم خونه‌ش .

بابای‌مدرسه ومکانیك زیربازوی پیرمردرا می گیرند و به‌داخل‌خانه‌اش می‌برند.

مرد خدمتتون بیشتر برسیم آقای دکتر!

دکتر حتماً ، حتماً ، خب ، شب عالی به‌خیر .

مرد مرحمت زیاد .

مادرمکانیك خدا عمرش بده ، خیلی آقای خوبیه .

مرد ببین آدم با آدم چقدر فرق داره .

به‌مرد روی‌بالکن اشاره‌می کند.

مادرمکانیك خدا بدور .

همه ازهم خداحافظی می کنند و با دهن‌دره بیرون می‌روند. صدای بسته‌شدن‌درها، سرفه‌ها، و دهن‌دره‌ها تمام می‌شود. مرد روی‌بالکن چندلحظه به‌تماشا می‌ایستد و خانهٔ متروك را نگاه می کند. چراغها تك‌تك خاموش می‌شود. مردروی‌بالکن‌درفکراست، چراغ‌روی‌بالکن را روشن می کند. خانهٔاو درروشنی‌کامل است. صدای خرویف، آرام‌آرام‌ازتمام محله بلندمی‌شود. مردروی بالکن درگوشه‌ای از بالکن، نگران به‌تماشا ایستاده است. سکوت. خرویف. لحظات‌سنگینی می گذرد... درخانهٔ متروك آرام بازمی‌شود. یك‌حرامی‌بلندقد و به دنبالش‌حرامی‌های دیگر بیرون‌نمی آیند. هر کدام کارد

لختی به‌دست راست و دسته کلیدی به‌دست چپ دارند. آن‌ها ازخانهٔ مرد روی بالکن که چراغش روشن است پرهیزدارند و به‌طرف خانه‌های دیگرمی‌روند. باکلید- هائی که دارند درهارا بازمی‌کنند، پاورچین پاورچین بالا می‌روند ، ردیف حرامی‌ها هم چنان صحنه را پر می‌کند، آن‌ها به‌داخل کوچه‌ها هجوم می‌آورند، آن‌ها تمام‌شدنی نیستند، آن‌ها به‌تمام خانه‌ها، به‌تمام محله‌ها و به‌تمام شهر شبیخون خواهند زد .

پرده

مجموعهٔ تئاتر

۲